

# تکامل جامعه

ترجمہ محمد صادق فرہمند

# تکامل جامعه

گروهی از نویسندگان شوروی

ترجمه محمدصادق فرهمند



انتشارات لوح

تهران، ۱۳۵۸

این کتاب ترجمه مقاله *How Society Develops* از کتاب *Elements of Political Knowledge* (چاپ مسکو) است.

## ۱ - تولید مادی - اساس تکامل اجتماعی

برای تسلط یافتن بر عناصر علم سیاست، بایستی نخست چیزی دربارهٔ جامعهٔ بشری دانست، یعنی، زمان پیدایش، چگونگی پیشرفت آن، و قوانین حاکم بر گذار از مرحله‌یی به مرحلهٔ دیگر.

### جامعهٔ بشری چیست

در حدود يك ميليون سال پیش انسان دنیای حیوانات را ترک کرد. از آن زمان، مردم به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند. در این مدت بشر جریان پیچیده از تکامل را پیموده است. از تبرسنگی و تیر و کمان ناهنجار شکارگر نخستین به کارخانه‌های اتمی، راکتورهای اتمی و حسابگرهای الکترونی، از غارنشینی به شهرهای مدرن، از اولین نشانه‌های آگاهی به قله‌های تفکر علمی رسیده است.

دیگرگونی‌هایی که در ساختار جامعهٔ بشری رخ داده است نیز شگفت‌انگیز است. انسان از جماعت نخستین به تدریج به سوسیالیسم رسیده است. امروز بیش از يك سوم جمعیت جهان تحت نظام سوسیالیستی زندگی می‌کنند.

### پس، جامعهٔ بشری چیست؟

جامعه عبارتست از سازمانی متشکل و تاریخی از مردمی که به وسیلهٔ شیوهٔ ویژه‌یی از تولید لوازم مادی زندگی بهم پیوسته‌اند.

### سرشت قانونمند تکامل اجتماعی

زندگی اجتماعی انسان فوق‌العاده پیچیده است. در جهان در حدود ۱۳۰ کشور وجود دارد. مردمان این کشورها به ۲۵۰۰ زبان گفتگو می‌کنند.

تکامل جامعه  
گروهی از نویسندگان آکادمی علوم شوروی  
ترجمه: محمد صادق فرهنگ  
چاپ اول  
چاپ: چاپخانهٔ نقش جهان  
حق چاپ محفوظ است.

بها: ۴۵ ریال

این مردمان تحت شرایط مختلف طبیعی و اجتماعی به سر می‌برند و از لحاظ رسوم و سنت‌های خود باهم متفاوتند. برخی از آنها پیشرفت مادی و فرهنگی شایانی نموده‌اند و در کشورهای صنعتی بسیار پیشرفته زندگی می‌کنند، در حالی که دیگران هنوز در مرحله نخستین پیشرفت قرار دارند. این گروه از مردم در جزایر مجزای اقیانوسیه و نواحی دوردست استرالیا، آفریقا و امریکای جنوبی یافت می‌شوند. بوشمن‌های آفریقای جنوبی و **پونان‌های** اراضی مرکزی بورنئو، جزء این گروه هستند. این قبایل نمی‌توانند زمین را کشت کنند، برای خود مسکن بسازند و نیز دارای زبان نوشتاری نیستند. شکار جانوران وحشی و گردآوری میوه‌های وحشی و ریشه گیاهان تنها راه معیشت آنها است.

علت این نایکسانی‌ها چیست؟ آیا بر تکامل جامعه بشری قانون حکم فرماست یا تاریخ جامعه سراسر تصادف و آشفتگی است؟ تا نیمه دوم سده گذشته عملکرد جامعه پیچیده و غیرقابل فهم به نظر می‌رسید. مردم گمان می‌کردند که نیروهای اجتماعی کور، جاودانه سرنوشتشان را به بازی گرفته‌اند. گرچه بسیاری از متفکران درباره قوانین تاریخی حرف می‌زدند، هیچگونه نظر علمی درباره جامعه وجود نداشت. گفته می‌شد که هیچ قانونی بر جامعه حاکم نیست. بعضی‌ها بر آن بودند که خدا بر مردم فرمانروایی می‌کند و صحبت از قوانین تکامل اجتماعی مزخرف است. دیگران تاریخ را نتیجه فعالیت‌های شاهان، کشیشان، رهبران نظامی برجسته، قهرمانان، و غیره می‌پنداشتند. هر دو نظر نادرست و غیر علمی بود. این نظریه‌ها تکامل جامعه را وابسته به نیرویی فوق طبیعی و موهومی - خدا - یا اراده یک فرد می‌دانستند، و می‌پنداشتند که توده‌های مردم زحمتکش محکوم به بی‌ارادگی و اطاعت کورکورانه هستند.

فقط در نیمه سده نوزدهم بود که یک تئوری علمی درباره جامعه پدید آمد. سال‌های دهه چهارم و دهه پنجم قرن نوزدهم با افزایش سریع پرولتاریا و مرحله‌ی کیفیتاً نوین در مبارزه‌اش مشخص می‌شود، یعنی

1 - Bushmen                      2 - Punan

کارگرانی که بیش از این دنباله‌روی بورژوازی بودند اکنون در مبارزه به‌خاطر حقوق سیاسی و اقتصادی خود به‌صورت نیرویی مستقل درمی‌آمدند. دانشمندان آن زمان با مشاهده افزایش بی‌چیزان شهری، پرولتاریا را یک بلای اجتماعی می‌خواندند. آنها نمی‌توانستند بفهمند که پرولتاریا نیروی سیاسی بزرگی است و مبارزه آن‌را همچون بیماری برای بشریت به حساب می‌آوردند. کارل مارکس و فردریک انگلس اولین کسانی بودند که به نقش طبقه کارگر در تاریخ پی بردند. آنها همه استعداد، انرژی و زندگی‌شان را وقف آرمان کارگران، سازماندهی و آموزش آن‌ها کردند. آن‌ها تئوری‌ای پدید آوردند که جهان را توضیح می‌داد و به‌دگرگون‌سازی آن به نفع مردم زحمتکش یاری می‌رساند. بدین ترتیب تئوری علمی تکامل اجتماعی - ایدئولوژی پرولتاریا - پا به عرصه وجود نهاد.

بنیانگذاران کمونیزم علمی دانشمندان و انقلابیونی درخشان بودند. مارکس و انگلس دانشی ژرف از علوم اجتماعی و طبیعی داشتند. آن‌ها پیوسته آخرین کشفیات علمی و پیشرفت‌های اجتماعی را در نظر داشتند و به‌طور خلاق آن‌ها را تفسیر می‌کردند و از آن‌ها نتیجه‌گیری‌هایی به عمل می‌آوردند. مارکس و انگلس جنبش طبقه کارگر را در سراسر جهان و بویژه در اروپا، آسیا و آمریکا مورد مطالعه قرار دادند. تسلط آن‌ها بر بسیاری از زبان‌ها سودمند واقع شد. مارکس می‌توانست آلمانی، فرانسه، انگلیسی، اسپانیولی، لاتین، و یونانی بخواند و حرف بزند. انگلس ۲۵ زبان می‌دانست. همچنین هر دو آن‌ها به زبان روسی تسلط داشتند و درباره دهقانان و جنبش رشد‌یابنده طبقه کارگر در روسیه کتاب‌های روسی را مطالعه می‌کردند.

کارل مارکس، رهبر و آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان، در پنجم مه ۱۸۱۸، در شهر ترییر آلمان دیده به جهان گشود. پدرش وکیل دعاوی بود. کارل ابتدا در دانشگاه بن و سپس در دانشگاه برلن به تحصیل پرداخت. در هنگام فراغت از تحصیل می‌خواست که در دانشگاه بن به‌استادی‌پیردازد، ولی حکومت ارتجاعی اندیشمندان پیشرو را از کار در مؤسسات آموزشی بازمی‌داشت و بنابراین مارکس می‌بایست نقشه‌اش را تغییر دهد. در ۱۸۴۲

ابتدا مقاله‌نویس، و سپس سردبیر روزنامهٔ راینیش تسایتونگ گردید. دانشمند جوان در صفحات این روزنامه از ستم اقتصادی، سیاسی، و معنوی در آلمان بدسختی انتقاد می‌کرد. حکومت پروس روزنامه را ممنوع کرد. مارکس به‌خاطر ادامهٔ مبارزه در ۱۸۴۳ به فرانسه مهاجرت کرد. در پاریس با نمایندگان جنبش سوسیالیستی دوست شد و با زندگی و مبارزهٔ کارگران فرانسوی آشنایی یافت. در اینجا نیز آثار درخشانی نوشت و در آن‌ها نظریات انقلابی خود را ابراز داشت. در پاریس در ۱۸۴۴ با انگلس آشنا شد؛ از آن پس آن‌ها با هم دوست صمیمی شدند و در فعالیت‌های انقلابیشان به‌هم پیوستند.

فردریک انگلس در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۵ در شهر بارمن آلمان متولد شد. پدرش، که کارخانه‌دار بود، فکر می‌کرد فردریک به تحصیل نیازی ندارد. در اثر پافشاری پدر و مادرش مجبور شد دبیرستان را ترک گوید و به تجارت که مورد تنفرش بود پردازد. با این‌همه، به مطالعات علمی و سیاسی خود ادامه داد و به‌سخنرانیهای فلسفی در دانشگاه برلین می‌رفت. هنگامی که در یک شرکت بازرگانی در منچستر (انگلستان) کار می‌کرد (از ۱۸۴۲)، شرایط زندگی طبقهٔ کارگر انگلیس را مورد مطالعه قرار داد و به‌این نتیجه رسید که پرولتاریا کارهای بزرگی انجام خواهد داد. او به‌مدافع پرشور طبقهٔ کارگر و دشمن سرسخت بهره‌کشان تبدیل گردید.

انقلاب ۱۸۴۸، که در فرانسه درگرفت و سپس به‌دیگر کشورهای اروپای غربی سرایت کرد، مارکس و انگلس را به‌میهن بازگرداند. در استان راین آن‌ها ریاست نوراینیش تسایتونگ<sup>۱</sup> دموکراتیک را به‌عهده گرفتند. این روزنامه همهٔ نیروهای انقلابی را متحد می‌کرد. روزنامه مبارزه برای آزادی مردم را رهبری می‌نمود. به‌رحال، ارتجاع دست بالا را گرفت و راینیش تسایتونگ جدید بسته شد. سردبیر آن، کارل‌مارکس، تحت پبگرد قرار گرفت و تبعید گردید. انگلس در یک قیام مسلحانهٔ توده‌یی شرکت جست. پس از شکست قیام‌کنندگان، از طریق سویس به‌لندن

1 - Neue Rheinische Zeitung

گریخت. مارکس به پاریس رفت، ولی از آنجا هم تبعید شد. در ۱۸۴۹ به‌لندن رفت و تا پایان زندگی در آنجا ماند.

مارکس و انگلس زندگی خود را وقف جنبش بین‌المللی طبقهٔ کارگر کردند. آن‌ها حزب انقلابی پرولتاریا را پی‌ریزی کردند و اولین سازمان‌های کارگری بین‌المللی را بنیاد نهادند. آثار تئوریک و فعالیت‌های عملی آن‌ها مرحلهٔ نوینی را در جنبش انقلابی پرولتاریا گشود. لنین می‌نویسد: «خدمات مارکس و انگلس به طبقهٔ کارگر را می‌توان با چند کلمه بدینگونه بیان داشت:

«آن‌ها به طبقهٔ کارگر آموختند خود را بشناسد و نسبت به خود آگاهی یابد، آنها علم را جانشین رؤیا کردند.»<sup>۱</sup>

چون مارکس و انگلس به‌این نتیجه رسیدند که پرولتاریا نیروی دگرگون‌کنندهٔ جامعه است، آن‌را بایک تئوری انقلابی در مبارزه‌اش علیه بورژوازی مسلح کردند. اکنون این تئوری انقلابی به‌افتخار بنیانگذارش، کارل‌مارکس، مارکسیسم نامیده می‌شود. اثر بزرگ او کتاب معروف کاپیتال است که سراسر زندگی روی آن کار کرد. این کتاب قوانین حاکم بر تکامل جامعهٔ بورژوازی را آشکار می‌سازد، عملکرد بهره‌کشی سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد و از نظر تئوریک نشان می‌دهد که چرا زوال سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم حتمی است. طبق ارزیابی خود مارکس کاپیتال نیرومندترین گلوله‌یی است که تاکنون به‌سربورژوازی و زمینداران شلیک شده است.

کارل مارکس در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ درگذشت، و دوست برجسته و رفیق هم‌زمش، فردریک انگلس، در ۵ اوت ۱۸۹۵. اما نوری که به‌وسیلهٔ تئوری علمی آن‌ها افشانده شد و آتش مبارزهٔ انقلابی به‌خاطر جهانی نوین هیچگاه فرو نخواهد نشست.

تحت شرایط تاریخی نوین، در عصر امپریالیسم، انقلاب‌های پرولتری و ساختمان سوسیالیسم، و.ای. لنین آموزش‌های مارکس و انگلس را

۱ - و. ای. لنین. مجموعهٔ آثار، جلد ۲، ص ۲۵.

گسترش داد. سهم لنین در تئوری انقلابی پرولتاریا چنان بزرگ است که به آن نام مارکسیسم - لنینیسم داده‌اند. مارکسیسم - لنینیسم تئوری بین‌المللی پرولتاریای جهان است.

مارکس و انگلس ثابت کردند که جامعه بر طبق قوانین عینی، یعنی مستقل از اراده انسان‌ها تکامل می‌یابد. این بدان معناست که علی‌رغم خصلت به‌ظاهر تصادفی آن‌ها، پدیده‌های اجتماعی باهم بستگی نزدیک دارند و به ترتیب دقیق به دنبال هم می‌آیند. بنابراین، تغییرات در شکل‌بندی - های اجتماعی - اقتصادی - مراحل متوالی در تکامل جامعه بشری - بر طبق قوانین حاکم بر تکامل اجتماعی صورت می‌گیرد: ابتدا سیستم اشتراکی نخستین وجود داشت، سپس جامعه برده‌داری پدید آمد، و به دنبال آن سیستم فئودالی و آنگاه سرمایه‌داری پدیدار گردید. با وجود مقاومت نو میدانۀ بورژوازی سوسیالیسم ناگزیر جانشین سرمایه‌داری خواهد شد.

این قوانین کلیه حوزه‌های زندگی - اقتصادی، سیاسی و معنوی - را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بین تولید و مصرف، بین سطح پیشرفت فنی و بارآوری کار پیوستگی نزدیک وجود دارد. هر جامعه بهره‌کش - برده‌داری، فئودالی، و سرمایه‌داری - به ناچار به طبقات تقسیم می‌شود، دارای ساختار ویژه خود و دولت نوع خویش است، و طبقات این جوامع به‌طور آشتی‌ناپذیری روبروی هم قرار دارند. همچنین هر سیستم اجتماعی ناگزیر با اندیشه‌های متعلق به خود مشخص می‌شود؛ مثلاً، جامعه سرمایه‌داری با اندیشه‌های بورژوازی که بهره‌کشی و ستم را تقدیس می‌کند، و سیستم سوسیالیستی با اندیشه‌های مارکسیستی - لنینیستی که از منافع مردم زحمتکش دفاع می‌کند، مشخص می‌شوند.

مارکس و انگلس نه تنها طبیعت پدیده‌های اجتماعی را نمایانند، بلکه قوانین حاکم بر جریان تاریخ را نیز کشف کردند. دانش قوانین حاکم بر تکامل اجتماعی چه چیزی را ابراز می‌دارد؟ این دانش از نظر علمی به ما کمک می‌کند که پیشرفت جامعه را بطور کلی توضیح دهیم. بعلاوه، با این دانش می‌توانیم جریان تاریخ را پیش‌بینی کنیم و از آنچه زیانبخش است جلوگیری کرده و در همان حال آنچه را به نفع مردم

زحمتکش است تشویق نماییم. مثلاً، مارکس و انگلس با این دانش، پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی را ۷۵ سال قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه (اولین انقلاب پیروزمند پرولتری) پیش‌بینی نمودند. بالاخره، دانش قوانین جامعه برای احزاب کمونیست و کارگران زیر رهبری آنها، جهت انجام دگرگونی اجتماعی ضرورت دارد.

قبل از کشف این قوانین مردم نمی‌توانستند در تکامل جامعه مؤثر واقع شوند. پیدایش علم مارکسیسم - لنینیسم و سازمان احزاب کمونیست به جنبش طبقه کارگر خودآگاهی بخشید و نقش توده‌ها را در تاریخ بسیار افزایش داد. از هنگامی که طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت، بشریت به دورانی گام نهاده است که جامعه نو - سوسیالیسم - بر پایه علمی ساخته می‌شود.

### چه چیزی اساس زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد

یکی از بزرگترین کمک‌هایی که مارکسیسم به تئوری اجتماعی نمود تعیین علت اصلی تغییرات اجتماعی است. در نتیجه تحلیل ژرف و علمی تاریخ، مارکس و انگلس مهمترین قانون خود را چنین به صورت فرمول درآوردند: در تمام دوره‌ها، وجه تولید ثروت مادی اساس هستی و تکامل جامعه را تشکیل می‌دهد. مارکس خاطر نشان می‌سازد که «وجه تولید زندگی مادی روند زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی را به‌طور کلی تعیین می‌کند. این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آن‌ها را معین می‌کند، بلکه برعکس، هستی اجتماعی آن‌هاست که آگاهی‌شان را معین می‌سازد»<sup>۱</sup>. تغییر در وجه تولید منجر به تجدید سازمان همه ارگان‌های جامعه می‌گردد.

هر انسانی روزانه به غذا، لباس، مسکن و بسیاری چیزهای دیگر نیازمند است. قانون زندگی اجتماعی چنین است که مردم قبل از پرداختن به سیاست، علم، هنر و سایر اشکال فعالیت‌های معنوی، بایستی نیازهای مادی خود را برآورده سازند. ولی طبیعت، ثروت مادی را بصورت

۱ - ك. مارکس و ف. انگلس. گزیده آثار، جلد ۱، صفحه ۳۶۳.

ساخته و پرداخته به انسان تحویل نمی‌دهد. مردم به‌خاطر اینکه از گرسنگی و سرما نمیرند، بایستی با استفاده از مواد طبیعت همه چیزهای مورد نیاز خود را تولید کنند. مردم تشکیلاتی برای کار مشترک به‌وجود می‌آورند و تولید را سازمان می‌دهند. این شرط ضروری زندگی آن‌هاست. اما تولید تعطیل نمی‌شود و نیازهای فزاینده جامعه مردم را به‌اصلاح تولید وادار می‌سازد. بعلاوه، تکامل تولید بناچار بر ساختار جامعه و اندیشه‌های متداول در آن تأثیر می‌گذارد. خود انسان همراه با وجه تولید دگرگونی می‌پذیرد، تفکرش غنی می‌شود و مهارت‌های تازه‌ی کسب می‌کند. بدین‌گونه پیدایش تولید ماشینی گسترش آموزش و پرورش را برانگیخت، زیرا کارگران بی‌سواد نمی‌توانستند ماشین‌آلات پیچیده را بکار اندازند. وجه تولید مفهومی کلی‌ست. ابتدا ببینیم چه عناصری تولیدثروت مادی را تشکیل می‌دهند. در درجه اول، موارد کار، یعنی، مواد گوناگونی که انسان فراهم می‌کند و کار خود را روی آن‌ها صرف می‌نماید، مانند چوب، زغال، نفت، سنگ‌آهن و غیره. ثانیاً، اسباب کار یا اسباب تولید، یعنی، ابزار و ماشین‌آلات. همچنین تولید به‌منابع نیرو، ساختمان‌ها، حمل و نقل، خطوط آهن و کانال‌ها، خطوط ارتباطی، انبارها، و غیره نیازمند است که همراه با اسباب تولید وسایل کار را تشکیل می‌دهند. موارد کار و وسایل کار روی هم وسایل تولید را به‌وجود می‌آورند. مردم مهم‌ترین جزء تشکیل‌دهنده تولید هستند. آن‌ها دارای تجربه تولید، مهارت کاری و دانش هستند و اسباب تولید را خلق می‌کنند. یک ماشین هرچند هم کامل باشد، بوسیله انسان ساخته می‌شود. همچنین انسان است که ماشین‌ها را به حرکت درمی‌آورد. لنین خاطر نشان می‌سازد که «مهمترین نیروی مولد جامعه انسانی به‌طور کلی، کارگران و مردم زحمتکش هستند»<sup>۱</sup>.

وسایل تولید همراه با مردمی که با آن‌ها کار می‌کنند نیروهای مولد جامعه را به‌وجود می‌آورند.

درجه تسلط جامعه بشری بر طبیعت متناسب با سطح تکامل نیروهای مولد است. مثلاً، ۲۰۰ سال پیش انسان درباره منابع طبیعی نیرو بسیار کم می‌دانست و نمی‌توانست آن‌ها را به‌کار گیرد. او به‌طور عمده از نیروی بازوی خود و جانوران اهلی استفاده می‌کرد. امروز بیش از ۹۹ درصد نیرو، از نیروهای طبیعی که بشر بر آنها دست یافته است بدست می‌آید، یعنی، نیروی ریزش آب، سوخت جامد و مایع، تجزیه هسته‌یی، باد و خورشید. در نتیجه، امروز بیش از هر زمان دیگر انسان ارباب طبیعت است.

نیروهای مولد فقط یکی از اجزای تشکیل‌دهنده وجه تولید هستند. روابط تولیدی جزء دیگر آن است.

روابط تولیدی یکی از اجزای تشکیل‌دهنده ضروری هر جامعه است. آن‌ها همیشه وجود داشته‌اند و همیشه وجود خواهند داشت، زیرا مردم بدون آن‌ها نمی‌توانند باهم زندگی کنند.

انسان‌های باستانی به‌خاطر شکار جانوران بزرگ، ساختن مسکن برای محافظت خود در مقابل هوا، انبار کردن سوخت و روشن‌نگهداشتن آتش باهم روابط تولیدی برقرار می‌ساختند. همچنان‌که جامعه تکامل می‌یافت، تولید پیچیده‌تر می‌شد، و بستگی بین انسان‌ها در فعالیت تولیدیشان استوارتر می‌گشت. خود روند تولید به‌تدریج اجتماعی‌تر می‌شد. امروز میلیون‌ها نفر که با روابط تولیدی به‌هم وابسته‌اند هر روز به‌کارخانه‌ها و محوطه‌های کارهای ساختمانی می‌روند. آن‌ها همراه یکدیگر ماشین‌های گوناگون، پوشاک، پای‌افزار، منسوجات و مواد ساختمانی تولید می‌کنند، خانه می‌سازند، و غیره. میلیون‌ها نفر در کشاورزی مشغول کار هستند. این‌ها تا حد زیادی به‌شهر وابسته‌اند همان‌طور که شهرها نیز به‌کشاورزی بستگی دارند.

روابط تولیدی عبارت است از بستگی‌های عینی اقتصادی که در روند تولید محصول اجتماعی و توزیع ثروت مادی در میان مردم شکل می‌گیرد.

روابط تولیدی در مرتبه اول بوسیله شکل مالکیت وسایل تولید

۱ - و. ای. لنین. مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۳۶۴.

معین می‌شود. شکل مالکیت ممکن است خصوصی یا اجتماعی باشد. روابط بین مردم نیز به شکل مالکیت بستگی دارد.

به عنوان مثال سیستم سرمایه‌داری را در نظر می‌گیریم. در اینجا مالکیت خصوصی وجود دارد. بورژوازی که مالک وسایل تولید است، طبقه حاکم و پرولتاریا طبقه ستمکش است. از طرف دیگر، در نظام سوسیالیستی، که در آن مالکیت اجتماعی وسایل تولید وجود دارد، بورژوازی وجود ندارد، و کارگران، دهقانان و روشنفکران با هم دارای روابط همکاری و کمک متقابل می‌باشند.

همچنین شکل مالکیت بر شیوه توزیع ثروت مادی تولید شده تأثیر می‌گذارد. در نظام سرمایه‌داری، تولید اجتماعی می‌باشد، در حالیکه تملک محصولات کار، خصوصی است. در اینجا اصل مسلط این است که هر چه سرمایه بزرگتر باشد بهمان نسبت درآمد بیشتر است. سرمایه‌داران هیچ ثروتی را با دستان خود خلق نمی‌کنند، ولی سودهای افسانه‌ای دریافت می‌دارند. چرا؟ زیرا آن‌ها مالک وسایل تولید هستند. مثلاً، در ایالات متحده آمریکا، در حدود بیش از ۲۰۰ خانواده هر کدام دارای درآمد سالانه بیش از یک میلیون دلار هستند. در همان حال، میلیونها بیکار در کشورهای سرمایه‌داری حتی از کمترین درآمد محرومند.

وسایل تولید و عملکرد آنها را می‌توان به آسانی مشاهده نمود، در حالیکه روابط تولیدی نادیدنی و نامحسوس هستند. ولی آن‌ها به اندازه وسایل تولید واقعی می‌باشند. هر کاری که مردم انجام می‌دهند بطریقی در شبکه درهم آنها بافته شده است، زیرا هر شخصی با میلیونها رشته نامریی به جامعه، به گروه خود و مردم دیگر بسته شده است. مردم در یک کارخانه کار می‌کنند، مزد دریافت می‌دارند، غذا و کالاهای دیگر را در مغازه‌ها خرید می‌کنند، بدین ترتیب باهم روابط تولیدی برقرار می‌کنند. بر اساس روابط تولیدی است که کلیه روابط اجتماعی دیگر - سیاسی، حقوقی، ایدئولوژیک، خانوادگی و زندگی معمولی - پدید می‌آید و تکامل می‌یابد. مثلاً، پیروزی روابط تولیدی سرمایه‌داری منجر به تجدید سازمان همه جامعه گردید. بورژوازی از نظر اقتصادی به طبقه

حاکم تبدیل شد و اشرافیت را در کلیه حوزه‌های زندگی اجتماعی کنار زد. بعد از انجام این انقلاب، بورژوازی ماشین سیاسی دولت متعلق به خود را بوجود آورد، و از آن برای دفاع از منافع خود استفاده کرد.

روابط تولیدی مسلط نوع جامعه، ساختار آن، وضع طبقات و گروه‌های اجتماعی و علایق مادی و معنوی مردم را معین می‌کند. بقول معروف، روابط تولیدی بنیاد ساختمان اجتماعی را تشکیل می‌دهد و کلیه اشکوبهای این ساختمان - ساختار طبقاتی، ماشین دولتی، سیاست، حقوق، نظریات فلسفی و هنری و اخلاق - روی آن ساخته می‌شود. چنانکه مارکس می‌گوید، روابط تولیدی اساس جامعه را تشکیل می‌دهد و رساخت جامعه، یعنی، سرشت قدرت سیاسی، سیاست دولت، محتوی اندیشه‌ها، ادبیات و هنر را معین می‌کند. نادیده گرفتن روابط تولیدی اشتباه بزرگی محسوب می‌شود.

مارکس در کاپیتال مثال زیر را بیان می‌دارد. آقای پیل<sup>۱</sup>، یک بورژوازی انگلیسی، در تعقیب سود، تصمیم گرفت به سوان ریور<sup>۲</sup> در استرالیا غربی برود، و تولید کاپیتالیستی را در آنجا سازمان دهد. ماشین‌آلات و مواد خام را در یک کشتی بار کرد، ۳۰۰۰ مرد، زن و کودکان آنها را برداشت و حرکت کرد. او خوشحال بود که سرمایه‌دار دیگری در استرالیا وجود ندارد تا با او به رقابت برخیزد. ولی هنگامی که به استرالیا رسیدند همه کارگران، حتی مستخدمش، او را ترک کرد. زمینهای آزاد بسیاری در آنجا وجود داشت، و کارگران به کشاورزی و گله‌داری آغاز کردند. نقشه‌های حریشان<sup>۳</sup> آقای پیل مانند حباب صابون ترکید.

مارکس با طعنه می‌گوید «بدبخت آقای پیل که همه چیز را تهیه دید جز صدور وجه تولید انگلیسی به سوان ریور».

روابط تولیدی سرمایه‌داری در سراسر انگلستان رایج بود، و اگر کارگری نمی‌خواست از گرسنگی بمیرد، تنها چاره‌اش این بود که برای سرمایه‌دار جان بکند. وضع در استرالیا بگونه‌ای دیگر بود؛ در آن

1 - Peel  
2 - Swan River



زمان روابط تولیدی سرمایه‌داری در آنجا وجود نداشت و البته، «صدور» روابط تولیدی امکان پذیر نبود، زیرا هیچ چیز کارگران را به سرمایه‌دار وابسته نمی‌کرد و بمحض اینکه احساس آزادی می‌کردند او را ترك می‌گفتند. بدینسان پراهمیت‌ترین اجزاء تشکیل دهنده تولید را مورد مطالعه قرار دادیم: نیروهای مولد و روابط تولیدی. ایندو با هم نشان می‌دهند که مردم چگونه همه چیزهای مورد نیاز زندگیشان را تولید می‌کنند. نیروهای مولد و روابط تولیدی روی هم وجه تولید ثروت مادی را بوجود می‌آورند.

این یگانگی روابط تولیدی و نیروهای مولد چیست و کنش متقابل این دو جزء تشکیل دهنده وجه تولید چگونه است؟

این کنش متقابل، در هر جامعه‌ای، به وسیله تناسب و همبستگی روابط تولیدی با نیروهای مولد معین می‌شود. این قانون را مارکس بیان داشت. او نشان داد که نیروهای مولد هر جامعه می‌تواند فقط در محدوده روابط تولیدی معین تکامل یابد. این روابط مستقیماً تولید را تحت تأثیر قرار می‌دهند، تکامل تولید را تند و یا کند می‌نمایند. اگر روابط تولیدی با نیروهای مولد متناسب باشد، به رشد تولید و پیشرفت جامعه کمک می‌کند. مثلاً، روابط تولیدی سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، براساس مالکیت اجتماعی وسایل تولید، راه پیشرفت سریع اقتصاد کشور و ترقی سطح مادی و فرهنگی مردم را هموار ساخته است. اما روابط تولیدی چگونه تشکیل می‌شوند و به چه چیزی بستگی دارند؟ روابط تولیدی هر جامعه مستقل از اراده مردم تشکیل می‌شود و برطبق قوانین ویژه‌ای تکامل می‌یابد. مارکس نشان داد که روابط تولیدی را نیروهای مولد، و در درجه اول سطح تکامل اسباب تولید، معین می‌کنند. بمنظور آسان کردن کار و بالابردن سطح بارآوری نیروی آن، مردم پیوسته اسباب تولید را تغییر می‌دهند و اصلاح می‌کنند. این امر چیرگی انسان بر طبیعت را افزایش می‌دهد و افزایش وسایل زندگی را در جامعه موجب می‌گردد. ولی اسباب بهتر، بنوبه خود، به روابط تولیدی پیشرفته‌تری نیاز دارد. مثلاً، در شرایط سرمایه‌داری مدرن، روابط تولیدی

بورژوازی از خودکار کردن تولید جلوگیری می‌کند و در نتیجه برای خودکار کردن تولید بایستی روابط تولیدی بورژوازی را از بین برد. استفاده از ماشین‌آلات خودکار موجب کاهش تقاضا برای نیروی کار می‌شود و منجر به اخراج کارکنان می‌گردد. آنگاه ارتش کسانی که از سیستم سرمایه‌داری ناراضی هستند رشد می‌کند و این خطری بازهم بزرگتر برای روابط بورژوازی حاکم بوجود می‌آورد، و این روابط سرانجام از صحنه هستی زدوده خواهد شد. هر نسل جدید با سطح معینی از نیروهای مولد روبرو می‌شود و نوع ویژه‌ای از روابط تولیدی را متداول می‌یابد. روابط تولیدی تعیین کننده علایق مادی و معنوی مردم هستند. این علایق مردم را در زندگی، روزمره‌شان هدایت می‌کنند.

ولی نباید تصور کرد که نیروهای مولد بطور خودکار موجب تغییر در روابط تولیدی می‌شود. همچنین نباید تصور کرد که بین نیروهای مولد و روابط تولیدی همیشه تناسب برقرار است. چنین چیزی حقیقت ندارد. هر روزه، ضمن روند تولید، در اسباب تولیدی تغییرات گوناگونی داده می‌شود، ماشین‌آلات کارآمدتری مورد استفاده قرار می‌گیرند و ماشین‌آلات نو جای ماشین‌آلات کهنه را می‌گیرند. بعبارت دیگر، نیروهای مولد پیوسته تکامل می‌یابند. در جامعه بهره‌کش، روابط تولیدی بسیار دیرتر دگرگون می‌شوند. آسایش بهره‌کشان به خصوصی بودن وسایل تولید بستگی دارد، و بهمین دلیل می‌کوشند تا روابط موجود را جاودانه سازند، و از آن با سرنیزه ارتش، چماق پلیس، دادگاهها و زندانها دفاع می‌کنند.

سرانجام رشد نیروهای مولد که از روابط تولیدی پر جنبش‌تر هستند، از حدود روابط تولیدی حاکم فراتر می‌رود و با آنها برخورد پیدا می‌کند. مرحله‌ای فرامی‌رسد که روابط تولیدی فرسوده برای تکامل بیشتر نیروهای مولد بصورت مانعی در می‌آید. در نظام سرمایه‌داری این برخورد به شکل بحران اقتصادی اضافه تولید، تولید کمتر از ظرفیت صنعتی بطور مزمن، افزایش بیکاری، و غیره، آشکار می‌گردد. همه اینها وضع طبقه کارگر را بدتر می‌کند و مبارزه طبقاتی را شدت می‌بخشد.

مارکس می‌گوید جامعه بورژوازی که گویا با جادو، وسایل تولید و مبادله نیرومندی خلق کرده است، اکنون به جادوگری می‌ماند که از عهده نیروهای تحت‌الارضی که خود با افسون فرا خوانده است بر نمی‌آید. ولی جامعه نمی‌تواند از تکامل بازایستد. پس چه باید کرد؟ توده‌ها باید بصورت نیروی واحد سیاسی سازمان یابند، با انقلاب بر مقاومت بهره‌کشان پیروز شوند، روابط تولیدی فرسوده را محو نمایند و روابط تولیدی نوین را جانشین آنها سازند - روابطی که راه را برای رشد بیشتر نیروهای مولد بگشاید.

برخورد میان نیروهای مولد و روابط تولیدی، که در جامعه متشکل از طبقات متضاد اجتناب‌ناپذیر است، شالوده اقتصادی انقلاب اجتماعی می‌باشد که جامعه کهنه را از میان می‌برد. روابط تولیدی نو جایگزین روابط تولیدی فرسوده می‌گردند. تاریخ نمایانگر این واقعیت است: روابط تولیدی برده‌داری جای خود را به روابط فئودالی داد، روابط فئودالی به روابط سرمایه‌داری و روابط سرمایه‌داری، بنوبه خود، لغو گردید و روابط تولیدی سوسیالیستی جای آن را گرفت. روابط تولیدی سوسیالیستی نخست در روسیه و سپس در چند کشور دیگر برقرار گردید.

در نظام سوسیالیستی برای نخستین بار در تاریخ بشر، نیاز به برانداختن انقلابی روابط تولیدی موجود مرتفع می‌گردد، زیرا مردم زحمتکش خود مالک وسایل تولید هستند و خود به‌حل تضادهایی که در وجه تولید پیدا می‌شود علاقمند می‌باشند. حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی، که بیانگر منافع مردم هستند، این تضادها را در نظر دارند و بطور منظم آنها را از میان برمی‌دارند.

اکنون می‌توانیم نتیجه‌گیری‌هایی بعمل آوریم. نخست اینکه نیروهای اصلی جامعه، یعنی سازندگان تاریخ، مردم هستند. آنها اسباب کار می‌سازند، همه انواع ثروت مادی را تولید می‌کنند، رسوم کهنه اجتماعی را از میان برمی‌دارند و بدینوسیله تکامل وجه تولید و جامعه را بطور کلی تضمین می‌نمایند.

ثانیاً، برای تغییر زندگی اجتماعی، نخست باید شالوده مادی جامعه،

یعنی، روابط اقتصادی یا تولیدی بین مردم، را دگرگون کرد.

البته، این نتایج بدان معنی نیست که شخصیت‌های برجسته، رهبران توده، دانشمندان و اندیشه‌های آنان در پیشرفت جامعه بشری نقشی بازی نمی‌کنند. اندیشه‌های مترقی و مطرح‌کنندگان آنها، اگر با اوضاع زمان هماهنگ باشند و منافع طبقه بالنده را بیان دارند، بدون شك و بطور قطعی همه جنبه‌های جامعه را تحت تأثیر قرار خواهند داد. اندیشه‌های انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و فعالیت‌های عملی مارکس، انگلس و لنین در این مورد بهترین مثال محسوب می‌شود. آنها بر زندگی همه بشریت تأثیر شگرفی گذاشته‌اند و به تکامل جامعه بسوی کمونیسم شتاب بخشیده‌اند. مارکسیسم - لنینیسم نیروی انقلابی بزرگ پیشرفت اجتماعی می‌باشد.

تئوریهای رنگارنگ بورژوازی، فرصت‌طلبی، تجدید نظر طلبی و سایر تئوریهای ارتجاعی نیز بروقایع تأثیر می‌گذارند. این تئوریها مردم زحمتکش را از درک قوانین اجتماعی و یافتن بهترین روش‌های مبارزه بخاطر منافعشان باز می‌دارند. بنابراین، تأثیر آنها بر تکامل اجتماعی منفی است. بهر صورت، تاریخ نشان می‌دهد که رسوم اجتماعی کهنه و اندیشه‌های ارتجاعی سرانجام از صحنه هستی زدوده خواهد شد.

#### ۴. طبقات و نقش مبارزه طبقاتی در تکامل جامعه

انسانها از جهات بسیار باهم فرق دارند: شغل، تحصیلات، مقدار درآمد و غیره. ولی تفاوت اساسی مربوط به طبقه است. ناسازگاری منافع طبقاتی منجر به انقلاب می‌گردد. انقلاب روابط اجتماعی کهنه را از بین می‌برد و روابط جدیدی را که با سطح نیروهای مولد مطابقت دارند بوجود می‌آورد. تنها به وسیله بررسی خصلت‌های ویژه طبقات و روابط متقابل آنها در دوره‌ای معین و در کشور معین است که درک پیچیدگی‌ها و تضادهای زندگی اجتماعی و جریان حوادث امکان پذیر می‌گردند.

پس طبقات چیست، و در تاریخ چه نقشی دارند؟

طبقات گروههایی بزرگ از مردم هستند که از لحاظ روابطشان با وسایل تولید، نقش آنها در تشکیلات اجتماعی کار، سهمی که از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارند و روش دریافت آن باهم فرق دارند.

عامل اصلی که تعلق انسان را به یک طبقه معین می‌کند رابطه او با وسایل تولید می‌باشد. مثلاً، اگر در جامعه‌ای گروهی از مردم مالک کارخانه‌ها باشند و گروهی دیگر جز توانایی انجام کار هیچ چیز نداشته باشند، می‌گوییم که گروه اول طبقه سرمایه‌داران (بورژوازی) و گروه دوم پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. بورژوازی پرولتاریا را استثمار می‌کند و بحساب آن ثروتمند می‌شود. بهمین دلیل نبردی آشتی‌ناپذیر و مبارزه‌ای دایم بین آنها وجود دارد.

طبقات و مبارزه طبقاتی همیشه بر طبق قوانین جامعه وجود داشته است. فلاسفه بورژوا نیز وجود طبقات را تأیید می‌کنند، ولی اهمیت آنها را بد تفهیم نمی‌نمایند. بعضی از آنها ادعا می‌کنند که تقسیم جامعه به طبقات کار خداست، و این تقسیم همیشه وجود داشته و همواره وجود خواهد داشت. دیگران بر این عقیده‌اند که طبقات زائیده جنگ و زور است. عده‌ای دیگر پیدایش طبقات را با تقسیم مردم به متفکرین و کارکنان یدی در تولید، با تقسیم مردم به افراد کوشا و افراد تنبل (بدون قدرت خلاقیت) مربوط می‌سازند. آنها بدون دلیل ادعا می‌کنند که طبقه حاکم از گروه اول تشکیل می‌شود، و گروه دوم آدم‌های پست‌تر هستند.

مارکسیسم-لنینیسم مدتها پیش نادرستی این تئوری‌ها را نشان داده است. طبقات همیشه وجود نداشته‌اند. جامعه در مراحل اولیه تکاملش هیچ طبقه و مبارزه طبقاتی را نمی‌شناخت. نهادها وجود داشت نه بیچیز؛ همه باهم مساوی بودند. پس، چگونه طبقات بوجود آمد و چرا مبارزه طبقاتی به نیروی محرکه تاریخ تبدیل شد؟

در جامعه اولیه اسباب کار بی‌اندازه ابتدایی بود؛ چماقهایی که بطرز ناهنجاری ساخته شده بود، تبرهای سنگی، نیزه، تیرو کمان. با چنین ابزارهایی فقط بطور دستجمعی بدست آوردن وسایل زندگی امکان‌پذیر بود.

بدین علت بود که مردم بصورت طوایف و جماعت‌های طایفه‌ای که براساس بستگی‌های خونی قرار داشت زندگی می‌کردند. از بهم‌پیوستن این طایفه‌ها قبایل بوجود می‌آمد.

تا زمانیکه انسان نمی‌توانست بیش از مصرف خود تولید کند، شرایط اقتصادی برای پیدایش طبقات وجود نداشت. هیچ گروهی از مردم نمی‌کوشید گروهی دیگر را بازور مطیع خود سازد و آنها را بنفع خود وادار به کار نماید. برده برای اربابش هیچ سودی نداشت زیرا فقط می‌توانست به اندازه‌ای تولید کند که بسختی برای زندگی خودش کافی باشد. چنین نتیجه می‌شود که در مراحل نخستین تکامل اجتماعی هیچ طبقه‌ای نمی‌توانست وجود داشته باشد زیرا شرایط مادی برای وجود آنها هنوز پیدا نشده بود.

تکامل سیستم قبیله‌ای نخستین بی‌نهایت کند بود، ولی بهر صورت پیوسته پیشرفت می‌کرد. بتدریج ابزارهای فلزی جای ابزارهای سنگی را گرفت - ابتدا برنز و بعداً آهن. کج‌بیل، بیل و خیش پیدایش یافت. ابزارهای جدید و پیشرفته انسان را قادر ساخت تا از مرحله گردآوری غذا به مرحله تولید غذا برسد.

در ابتدا تقسیم طبیعی کار وجود داشت، مردان به شکار و زنان به گردآوری میوه‌ها، ریشه‌های خوردنی و غیره می‌پرداختند. زن نقش عمده را در تولید اجتماعی بازی می‌کرد. او ذخیره غذایی نسبتاً ثابتی برای جماعت نخستین تأمین می‌نمود. مادرسالاری (مرحله‌ای در جماعت طایفه‌ای نخستین که نقش عمده در تولید اجتماعی و در سراسر زندگی به زن تعلق دارد) بوجود آمد.

بعدها، گله‌داری و زراعت ابتدایی بوجود آمد، و تخصص آغاز شد و توسعه یافت. تقسیم اجتماعی کار انجام شد، در بعضی از جماعت‌ها گله‌داری رواج یافت، در جماعت‌های دیگر کشاورزی، و در بقیه بازم شکار بصورت شغل اصلی باقی ماند. بزودی صنایع دستی پیدایش یافت. این به افزایش بارآوری کار کمک کرد و باعث پیدایش مبادله گردید. تقسیم اجتماعی کار باعث تغییرات اساسی در زندگی جامعه ابتدایی

گردید. بتدریج در تولید مردان موقعیت عمده را کسب کردند و پدر سالاری جای مادر سالاری را گرفت.

در اثر پیدایش ابزارهای پیشرفته و رشته‌های جدید اقتصاد، تولید در واحدهای کوچک انجام می‌گرفت. علاقه به اقتصاد مشترك از میان رفت زیرا اکنون خانواده می‌توانست به تنهایی نیاز خود را برطرف نماید. خانواده به واحد اقتصادی اساسی جامعه تبدیل گردید. خانواده دارای سازمان خانه، گله و ابزارهای مخصوص بخود بود.

ابزارهای جدید به اعضای جامعه توانایی بخشید که محصولات را به‌میزانی بیش از مصرف خود تولید کنند، و از اینجا مبادله مقدار اضافی با محصولاتی که به وسیله جماعت‌های دیگر ساخته می‌شد آغاز گردید. پول بوجود آمد. فروش ابزارها آغاز شد. رؤسای قبایل، ریش‌سفیدان و روحانیون ابتدا محصول اضافی، و بعدها ابزارها و پول را بخود اختصاص دادند و مبادله را در دست گرفتند. آن‌ها سرعت ثروتمند شدند و بالاتر از جامعه خود قرار گرفتند. اندوخته‌های آن‌ها نطفه مالکیت خصوصی را تشکیل داد و نابرابری در دارایی را بوجود آورد.

همراه با پیدایش مالکیت خصوصی، انسان وارد مرحله جدیدی در تاریخ خود گردید. تولید، توزیع، و ساختار جامعه دگرگون شد. جامعه به‌دارا و بیچیز تقسیم گردید. اعضای بیچیز جامعه به صاحبان پول و وسایل تولید وابسته شدند. بیچیزان غله، احشام و اغنام و پول قرض می‌گرفتند و چون اغلب قادر به پرداخت وام خود نبودند، به برده تبدیل می‌شدند. خانواده‌ها بکلی بصورت دارایی اربابان درآمدند و تا پایان زندگی برای آنان کار می‌کردند. همچنین برده‌ساختن اسیران جنگی بسیار سودمند بود.

بدین ترتیب بهره‌کشی انسان از انسان پیدایش یافت؛ جامعه به بهره‌کش و بهره‌ده تقسیم شد. برخی از طبقات با کار خود ارزشهای مادی خلق می‌کردند، و طبقات دیگر آنها را بخود اختصاص می‌دادند. بدین گونه ستیزه‌ای جدی آغاز شد که منجر به مبارزه تلخ طبقاتی گردید. این مبارزه هزاران سال است که ادامه دارد. ستمکشان حاضر نبودند با

این واقعیت که مجبورند تمام عمر برای استثمارگران کار کنند سازش نمایند. استثمارگران بمنظور استوار کردن حاکمیت خود، و استثمارشوندگان برای بدست آوردن آزادی، از مبارزه طبقاتی استفاده می‌کردند.

تقسیم جامعه به طبقات به‌رشد نیروهای مولد و پیشرفت عمومی انسان شتاب قابل ملاحظه‌ای بخشید. این واقعیت که بعضی از مردم با استفاده از دسترنج دیگران زندگی می‌کردند، جدایی کار فکری از کار یدی را امکان پذیر ساخت. و این، تکامل علوم، فرهنگ، ادبیات و هنر را موجب شد. و این، بنوبه خود، همچون محرکی نیرومند به پیشرفت اجتماعی کمک کرد. خود مبارزه طبقاتی نقش بسیار با اهمیتی بازی می‌کند: مبارزه طبقاتی نیروی محرکه اصلی تاریخ در همه جامعه‌های استثماری بوده است.

### انواع جامعه‌های استثماری

تاریخ سه نوع جامعه دارای طبقات متخاصم می‌شناسد: برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری.

جامعه برده‌داری چه ویژه‌گیهایی دارد؟ طبقات اصلی آن را برده‌داران و بردگان تشکیل می‌دهند. در جامعه برده‌داری، برده‌دار مالک وسایل تولید و بردگان می‌باشد. این، اساس اقتصادی جامعه برده‌داری است. یونان و روم باستان نمونه جوامع بزرگ برده‌داری بودند.

بردگان را انسان بحساب نمی‌آوردند. معمولاً آن‌ها را بنام نمی‌خواندند. بلکه به وسیله ابزاری که با آن کار می‌کردند نامیده می‌شدند، مثلاً، «کچ بیل»، «بیل»، «خیش»، و غیره. بر طبق قانون، برده ابزار ناطق بود. برده‌دار می‌توانست با برده هرکاری بکند: می‌توانست او را بکشد یا مانند احشام در بازار بفروشد. در سیرک، بردگان را برای جنگ با حیوانات وحشی و یا جنگ تن‌به‌تن خونین با یکدیگر، در گود رها می‌کردند. این برای تماشاگران يك سرگرمی محسوب می‌شد.

عصر برده‌داری پر است از جنگ‌های طبقاتی. بردگان و بیچیزان آزاد شهری علیه برده‌داران (بهره‌کشان و ستمگران) مبارزه می‌کردند.

بیچیزان آزاد شهری جانب بردگان را می گرفتند. بزرگترین این جنگها قیامی بود تحت رهبری اسپارتاکوس در روم باستان. این قیام سه سال طول کشید.

برای مطیع کردن بردگان وسایل ایجاد فشار و زور لازم بود. دولت - آلت ادامه فرمانروایی يك طبقه بر طبقه دیگر - ایجاد گردید. دولت يك ماشین سیاسی بود، یعنی ابزاری بود در دست طبقه حاکم. دولت دسته‌هایی از افراد مسلح، دادگاهها و زندانها را کنترل می کرد. استثمارگران بمنظور نگهداری این ماشین سیاسی مالیاتها را معمول داشتند. دولت از منافع برده‌داران پاسداری می کرد و برای اقتصاد در حال توسعه از میان اسیران جنگی و بیچیزان آزاد شهری برده تأمین می نمود.

نسبت به نظام قبیله‌ای نخستین جامعه برده‌داری باوجود همه ویژگیهای منفی اش يك پیشرفت بحساب می آمد. اولین شهرها بوجود آمد، صنایع دستی توسعه یافت و ابزارهای جدید - خیش، چنگک زمین صاف کن و داس - پیدا شد. تکنولوژی پیشرفت کرد، کار فکری از کار یسدی جدا شد، علم، ادبیات و هنر شکل گرفت و در حیات جامعه نقش مهمی بازی کرد.

ولی بمرور زمان، سیستم برده‌داری نیروهای بالقوه خود را تحلیل برد و با تضادهای آشتی ناپذیری روبرو گردید. بردگان زیر فشار کار می کردند و در نتیجه به اصلاح تولید و افزایش آن علاقمند نبودند. برده‌داران درآمد خود را بطور عمده از راه تشدید بیش از حد بهره‌کشی از بردگان افزایش می دادند.

همه اینها منجر به تشدید مبارزه طبقاتی گردید. سیستم برده‌داری را قیامهای پی‌درپی بردگان و حمله‌های قبایل بربر تهدید می کرد. سرانجام این نظام فروپاشید و جای خود را به سیستمی بالنده‌تر - فئودالیسم - داد.

چه تفاوت‌هایی میان جامعه برده‌داری و جامعه فئودالی وجود دارد؟ در نظام فئودالی روابط تولیدی براساس مالکیت کامل زمین و مالکیت

جزیی بر دهقانان قرار داشت. دهقان از خود خانه، ابزارهای خیلی ساده و گاو داشت. و این او را به کار تشویق می کرد. ولی او چیز اصلی یعنی زمین را نداشت. شاهان و روحانیون بزرگترین زمینداران بودند. اربابان فئودال بهترین زمینها را برای خود نگه می داشتند و بقیه را بصورت قطعات کوچک با شرایط ظالمانه به دهقانان اجاره می دادند. دهقانان با قطعات زمین خود بسختی زندگی خود را تأمین می کردند. بهره‌کشی کاملاً آشکار بود: زمینداران چند روز کار بدون اجرت در هفته از دهقانان می کشیدند و بخشی از محصول یا پولشان را بزور مطالبه می کردند. بعلاوه، دولت و کلیسا همه‌گونه مالیات بر آنها می بستند. طبقه‌های اصلی جامعه فئودالی دهقانان و ملاکین بودند. سرفها (دهقانان) علاقهای به کار کردن برای ملاکین نداشتند. آنها پی در پی شورش می کردند و علیه ملاکین و دولت فئودالی دست به جنگ واقعی می زدند. به عنوان مثال می توان جنبش‌های دهقانی در انگلستان و فرانسه در قرن چهاردهم، جنگ دهقانی در آلمان در قرن شانزدهم و جنبش‌های دهقانی در روسیه تحت رهبری استپان رازین<sup>۱</sup> در قرن هفدهم و یملیان پوگاچف<sup>۲</sup> در قرن هجدهم را نام برد. دولت ملاکین این عملیات را به کمک ارتش و ژاندارمری سرکوب کرد و شورشیان را به کیفرهای وحشتناکی رسانید.

در نظام فئودالی شهرها رشد کردند، ماشین‌ها پیدا شدند، کارخانه‌ها بوجود آمدند و تجارت بطور قابل ملاحظه‌ای گسترش یافت.

ولی اربابان فئودال بطور عمده به اقتصاد طبیعی علاقمند بودند. همه چیز آنها به وسیله اقتصاد طبیعی تولید می شد. بستگیهای آنها باشهرها ضعیف بود. در شهرها صنایع در حال رشد و توسعه بود. ماشین‌ها، کارگاهها و کارخانه‌ها بوجود می آمد. اینها به کارگران آزاد که بیش از دهقانان سرف مهارت داشتند نیازمند بودند. ولی ملاکین بندرت به

1 - Stepan Razin

2 - Yemeleyan Pugachev

دهقانان خود اجازه می‌دادند که در طلب معاش به شهر بروند. دهقانان تنها با پرداخت مبلغ زیادی اجاره اسمی موفق به کسب اجازه می‌شدند. ملاکین نمی‌خواستند که این نیروی کار آزاد را از دست بدهند. بعلاوه، آن‌ها دهقانان را می‌چاپیدند، بطوریکه آن‌ها قادر به خرید کالاهای شهری نبودند. همه اینها از توسعه سرمایه‌داری جلو می‌گرفت. بورژوازی، که به جریان نیروی کار، مشتری بیشتر و سود زیادتر علاقمند بود، برای کسب موقعیت برتر در جامعه، مبارزه می‌کرد. سرانجام بورژوازی بر علیه اربابان فئودال قیام کرد. انقلابهای بورژوازی فئودالیزم را سرنگون و سیستم اجتماعی بالنده‌تری - سرمایه‌داری - را جانشین آن کرد. رویهمرفته دهقانان و طبقه نوظهور کارگر از این انقلابها پشتیبانی می‌کردند.

ویژگیهای سیستم سرمایه‌داری چیست؟ روابط تولیدی سرمایه‌داری بالنده‌تر از روابط تولیدی فئودالی است. سرمایه‌دار صاحب کارگرنیست. اصولاً، کارگر آزاد است: او می‌تواند بنا به اراده خودش کارفرما را ترک کند و کار دیگری جستجو نماید. ولی او نمی‌تواند از سرمایه‌داران دوری جوید، زیرا همه مؤسسات اقتصادی در تملک بورژوازی است. بنا براین، آزادی کارگر یعنی آزادی انتخاب استثمارکننده خود.

در جامعه بورژوا طبقات اصلی عبارتند از سرمایه‌داران، یعنی صاحبان وسایل تولید، و پرولتاریا - طبقه‌ای که هیچ چیز جز نیروی کارش ندارد. در نظام سرمایه‌داری استثمار پوشیده‌تر است. شیوه‌های بهره‌کشی نیز دچار تغییرات اساسی شده‌اند: در سیستم سرمایه‌داری شکل غالب فشار، فشار اقتصادی است. سرمایه‌دار کارگر را مجبور نمی‌کند که برای کار کند، بلکه خود زندگی او را مجبور می‌کند که بین مردن از گرسنگی و فروش نیروی کارش به صاحب مؤسسه یکی را انتخاب نماید. گرسنگی کارگران را بسوی تولید کاپیتالیستی می‌راند، و از شلاق و چوب‌خبری نیست.

مکانیسم استثمار سرمایه‌داری را کارل مارکس نشان داد. فرض کنیم که در یک کارخانه روز کار هشت ساعت به طول انجامد. کارگر

ظرف چهار ساعت ارزشی تولید می‌کند که مخارج خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کند. در واقع مزدی که دریافت می‌کند برابر چهار ساعت کار اوست. او بقیه روز را برای هیچ کار می‌کند: آنچه در این مدت تولید می‌شود مستقیماً به جیب سرمایه‌دار می‌رود. این مازاد محصول را ارزش اضافی می‌نامند. ارزش اضافی منبع سود، و منبع ثروت بورژوازی می‌باشد. روشن است که هرچه ارزش اضافی بیشتر باشد، صاحب مؤسسه بیشتر کارگران را می‌چاپد. ماهیت استثمار سرمایه‌داری در بجیب‌زدن ارزش اضافی نهفته است.

هدف سرمایه‌دار اندوختن ثروت و ادامه فرمانروایی خود در جامعه است. با این هدف، او روزکار را طولانی می‌کند، سرعت کار را افزایش می‌دهد و ماشین‌آلات جدید و پیشرفته را بکار می‌گیرد. جاه‌طلبی‌های آزمندانه او حد و مرزی نمی‌شناسد. سرمایه‌دار بمنظور افزایش سود از هر وسیله‌ای، قانونی و غیرقانونی، استفاده می‌کند.

ماکسیم گورکی در یکی از داستانهای خود بنام کشیش اخلاق، ایالات متحده آمریکا را توصیف می‌کند. قهرمان داستان چنین اظهار نظر می‌نماید: «تومی دانی که فقط یک چیز باعث ادامه حیات کشورماست - پول درآوردن. در اینجا هرکس می‌خواهد که ثروتمند باشد، و انسان، انسان را مانند ماده‌ای می‌داند که همیشه می‌توان او را فشرد و مقداری طلا از او گرفت. تمام زندگی ما روندی است از استخراج طلا از گوشت و خون انسان.»

همچنین سرمایه‌داری اشکال حاکمیت سیاسی بهره‌کشان را تغییر داده است. برده‌داران و اربابان فئودال مردم را از شرکت در امور دولتی باز می‌داشتند. درحالیکه بورژوازی یک دموکراسی تشریفاتی برقرار می‌کند. بورژوازی زیر شعار «آزادی، برابری، برادری!» به قدرت رسید. بهر حال، این شعار پرده استتاری بود برای حاکمیت سرمایه‌داران. لنین نوشت که دموکراسی جامعه بورژوا همیشه محدود، ناقص، دروغین و ریاکارانه است؛ این دموکراسی بهشت ثروتمندان می‌باشد و برای استثمارشوندگان و تهیدستان دام و نیرنگی بیش نیست.

سرمایه‌داری می‌یونها کارگر را در کارخانه‌ها گرد هم می‌آورد، ولی محصولات کار آنها را بازمی‌مشتی ثروتمند بجیب می‌زنند. تضاد اصلی جامعه سرمایه‌داری در همین‌جاست - تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شیوه خصوصی تصرف محصولات کار. این امر سایر تضادهای سرمایه‌داری را حادث می‌کند و به‌مبارزه طبقاتی شدت می‌بخشد. در این مبارزه نقش رهبری بعهدده پرولتاریا - انقلابی‌ترین طبقه در تاریخ - می‌باشد. پرولتاریا ستم‌دیدگان و استثمارشدگان را به‌دور خود جمع می‌کند.

### امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری

نقطه اوج مبارزه طبقاتی پرولتاریا منطبق است بر ورود سرمایه‌داری به آخرین مرحله خود - امپریالیسم.

برای مدتی طولانی هر بورژوا برای خود دارای يك مؤسسه بود و به‌مسئولیت خودش عمل می‌کرد. کالاهای معینی را تولید می‌کرد و در بازار می‌فروخت. سرمایه‌داران بسیاری همانند او وجود داشتند. سرمایه‌دارانی که کالاهایشان شبیه یکدیگر بود باهم رقابت می‌کردند. آنها با سرسختی بر سر جیب مشتریان و بخاطر سودمندترین شرایط برای فروش کالاهای خود باهم مبارزه می‌کردند. اگر یکی از آنها قیمت‌ها را بالا می‌برد، دیگران می‌کوشیدند قیمت‌ها را پایین بیاورند و از این راه کالاهای خود را هرچه تندتر بفروش رسانند.

در جریان این مبارزه تلخ - به‌اصطلاح رقابت آزاد - بسیاری از بورژواها ورشکست شدند، مؤسسات آنها در معرض حراج گذاشته شد و بدست سرمایه‌داران بزرگتر افتاد؛ بتدریج دسته‌ای حاکم شکل گرفت و بر ثروت بیکران مالک شد.

نابودی تدریجی صدها و هزاران مالک کوچک و تمرکز ثروت در دست چند سرمایه‌دار را تراکم تولید می‌نامند. انحصارات - اتحادیه‌های سرمایه‌داران - بوجود می‌آید و بخش قابل ملاحظه و اغلب بخش بزرگتر تولید و فروش محصولات در يك و حتی چند رشته اقتصاد را در دست

می‌گیرند. انحصارات همراه با متمرکز کردن وسایل اصلی تولید در دست خود، ماشین دولت بورژوایی را نیز تابع خود می‌سازند. نتیجه این عمل، سرمایه‌داری انحصاری - دولتی نامیده می‌شود. پس از آنکه انحصارات ماشین دولتی را در اختیار خود گرفتند، نمایندگان انحصارات مهمترین مقامها را در دولت اشغال می‌نمایند. دولت کمیته‌ای می‌شود برای اداره امور بورژوازی انحصاری، و به‌صورت آلت دست آنها درمی‌آید. مشی ارتجاعی سیاست داخلی و خارجی کشورهای امپریالیستی بطور کامل توسط رؤسای انحصارات معین می‌شود.

اتحاد سرمایه‌داران در انحصارات، فرصت‌هایی بمراتب بهتر برای غارت مردم و کسب سودهای بیشتر در اختیار آنها می‌گذارد: آنها برای پایین نگهداشتن دستمزد کارگران، بالابردن قیمت کالاها و سرکوب جنبش‌های پرولتاریا با یکدیگر متحد می‌شوند.

در ایالات متحده آمریکا بعلت تراکم عظیم تولید، انحصارات سریعتر از جاهای دیگر رشد کرد. در ۱۹۶۵، ۳۰۶ مونوپول از بزرگترین مونوپولهای جهان به‌آمریکای شمالی تعلق داشت. در آن زمان ۵۰۰ مونوپول از این نوع در جهان وجود داشت.

تسلط انحصارات یکی از خصیصه‌های امپریالیسم می‌باشد. لنین بطور مختصر امپریالیسم را سرمایه‌داری انحصاری نامیده است.

یکی از ویژگیهای امپریالیسم صدور سرمایه است. از این نظر امپریالیسم با سرمایه‌داری ماقبل انحصارات تفاوت دارد. صفت مشخصه سرمایه‌داری ماقبل انحصارات صدور کالا است. سودجویی، بورژوازی انحصاری را به‌جاهای بسیار دورتر از مرزهای کشور خود می‌کشاند. بانک‌ها و مونوپول‌ها باسانی با بهره بسیار بالا به سرمایه‌داران کشورهای دیگر پول قرض می‌دهند. آنها مخصوصاً به سرمایه‌گذاری در اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته، وابسته و مستعمره علاقمند هستند، زیرا نیروی کار، مواد خام و زمین در این کشورها بسیار ارزان است. بورژوازی امپریالیستی از راه صدور سرمایه، غارت مردم کشورهای دیگر و کسب سودهای هنگفت به‌استثمار کننده جهانی تبدیل می‌شود. همچنین تعداد

انگشت‌شماری از قدرت‌های امپریالیستی پیشرفته از صدور سرمایه بعنوان وسیله‌ای برای وابستگی اقتصادی و سیاسی بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری دیگر استفاده می‌نمایند.

مرحله بعدی، تشکیل اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی است. این انحصارات کنترل خود را بر کلیه رشته‌های اقتصاد در تعدادی از کشورها برقرار می‌کنند. انحصارات کشورهای مختلف، در چهارچوب این اتحادیه‌های بین‌المللی، روی تقسیم بازارها، سیاست قیمت و حجم تولید به توافق می‌رسند. هدف آن‌ها تقسیم جهان به مناطق نفوذ، انقیاد سیاسی کشورهای کم توسعه و تبدیل آن‌ها به کشورهای مستعمره، نیمه‌مستعمره، و وابسته می‌باشد.

در آغاز قرن بیستم تقسیم سراسر جهان بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به پایان رسیده بود. آسیا، آفریقا و اقیانوسیه به‌ملك طلق استعمار تبدیل شده بود. در ۱۹۱۴، در قاره آفریقا فقط دو کشور که از نظر سیاسی مستقل بودند وجود داشت - اتیوپی و لیبیا. ولی، استعمارگران آن‌ها را نیز از استقلال محروم کردند. مناطقی به‌مساحت دوسوم خشکی‌های زمین با دوسوم جمعیت جهان در زیر یوغ استعمارگران قرار داشت.

بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایالات متحده آمریکا، ایتالیا، بلژیک، هلند، ژاپن، پرتغال و اسپانیا در غارت مستعمرات بسیار فعال بودند. با مثال زیر می‌توان به‌میزان متصرفات آن‌ها پی‌برد. در ۱۹۱۴ بریتانیا همراه با مستعمرات و نیمه مستعمرات خود یک‌چهارم خشکی‌های جهان را در اشغال داشت. یک چهارم جمعیت جهان در این سرزمین‌ها زندگی می‌کردند. درحالی‌که مساحت بریتانیا کمتر از یک صدم مساحت متصرفاتش بود. زمانی یکی از سیاستمداران بریتانیا لافران گفت که در امپراطوری پانصد میلیون نفری بریتانیا آفتاب هرگز غروب نمی‌کند.

در زمان ما قدرت‌های بزرگ امپریالیستی می‌کوشند تا کشورهای در حال توسعه (کشورهایی که اخیراً استقلال سیاسی خود را باز یافته‌اند و تازه قدم در راه توسعه مستقل نهاده‌اند) را از لحاظ اقتصادی تابع خود

سازند.

انحصارات بزرگ امپریالیستی به‌وسیله اعمال کنترل بر کلیه شاخه‌های تولید در این کشورهای جوان و تصرف مواضع کلیدی در اقتصاد می‌کوشند که این کشورها را به قلمرو خاص خود تبدیل نمایند.

انحصارات ایالات متحده به اقتصاد بسیاری از کشورهای آمریکای جنوبی، آسیا و آفریقا سخت تجاوز نموده‌اند. شرکت نفت راکنلر قسمت بزرگی از صنایع استخراج نفت در ۱۲ کشور آمریکای جنوبی را در اختیار گرفته است. دو شرکت فولاد آمریکایی کنترل خود را تقریباً بر همه معادن سنگ آهن برزیل، مکزیک، و تروئلا و شیلی برقرار کرده‌اند. یک شرکت برق آمریکایی تولید نیروی الکتریسته را در هفت کشور در اختیار خود گرفته است.

بورژوازی بزرگ امپریالیستی همچنین زندگی سیاسی کشورهای وابسته را کنترل می‌کند. آن‌ها می‌توانند رؤسای جمهور و نخست وزیران را معذول کنند و کودتاها و توطئه‌های ضدانقلابی را به‌مرحله اجرا گذارند. لنین نشان داد که در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری به‌شیوه‌ای ناهماهنگ و تعارض‌آمیز توسعه می‌یابد. رشد سریع انحصارات و پیشرفت سریع تکنولوژی این ناهماهنگی را بطور قابل ملاحظه‌ای بدتر می‌کند. کشورهایی که ابتدا قویتر از همه محسوب می‌شدند به‌مرور زمان نسبت به‌دیگران عقب‌افتادند. کشورهایی که از آنها جلو زده‌اند بوسیله دیگران کنار زده می‌شوند. مثلاً بریتانیا برای مدتی طولانی از همه کشورهای دیگر از نظر اقتصادی جلوتر بود. در آغاز قرن بیستم رهبری اقتصادی جهان به‌ایالات متحده آمریکا و رهبری اقتصادی اروپا به‌آلمان انتقال یافت.

در نتیجه توسعه ناهماهنگ سرمایه‌داری وابستگی نیروها میان دولت‌های امپریالیستی پیوسته در حال تغییر است. هر کشوری جلو می‌افتد به‌مستعمرات و بازارهای جدید نیازمند است. این امر روابط بین قدرت‌های سرمایه‌داری را بدتر می‌کند و باعث بروز جنگ می‌شود. امپریالیست‌های غارتگر می‌کوشند جهان را به‌زور اسلحه از نو تقسیم کنند. قرن بیستم شاهد جنگ‌های بسیار بوده است. دو جنگ از این جنگ‌ها



بشریت قیمت گزافی برای تجاوزگری امپریالیسم می پردازد. تنها در دو جنگ جهانی نزدیک به ۶۵ میلیون نفر جان خود را از دست دادند. در نیمه اول قرن بیستم مخارج جنگ از ۴،۰۰۰،۰۰۰ میلیون دلار تجاوز کرده با این پول می توان نان مجانی برای همه جمعیت جهان به مدت پنجاه سال و خانه های مدرن برای ۵۰۰ میلیون خانواده تهیه کرد.

در عصر امپریالیسم سرمایه داری خصیصه های مرفقی خود را ترك گننه و به يك سیستم اجتماعی ارتجاعی تبدیل می شود. در این مورد مخصوصاً ایالات متحده آمریکا مثال زنده ای است. امپریالیسم آمریکا نقش ژاندارم بین المللی را بعهده گرفته است و می کوشد جنبش های انقلابی و آزادی بخش را در سراسر جهان خفه کند. امپریالیسم آمریکا همچنین بشریت را به ورطه جنگ هسته ای می کشاند: ایالات متحده آمریکا بیش از ۲۰۰۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان ساخته است و بدان وسیله استقلال بسیاری از کشورها را مورد تهدید قرار می دهد.

لنین می گوید که امپریالیسم یعنی زوال سرمایه داری بطور کلی و تشدید ارتجاع در همه جهات (افزایش میلیتاریسم، طفیلی گری و فساد، سرکوب آزادی و دموکراسی، تشدید ستم ملی و نژاد پرستی وحشیانه). جریان زندگی درستی سخنان لنین را تأیید کرده است. نابودی دارودسته مفتخور بورژوازی انحصاری بصورت ضرورتی تاریخی درآمده است. تنها يك راه وجود دارد و آن گذار از امپریالیسم به سوسیالیسم است. لنین می گوید که امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله در تکامل سرمایه داری و آستانه انقلاب سوسیالیستی است.

پیوسته مقدار هرچه بیشتری از ثروت، ثروتی که میلیونها کارگر آن را تولید کرده اند، در دست گروهی کوچک از مفتخواران متمرکز می شود. مالکیت دولتی-کاپیتالیستی افزایش می یابد، بطوریکه در تعدادی از کشورهای پیشرفته به ۲۰ تا ۳۰ درصد ثروت ملی بالغ می شود. این جریان سوسیالیزه کردن تولید نامیده می شود. مرحله بعدی عبارت خواهد بود از تبدیل دارایی خصوصی به دارایی اجتماعی. چنانکه لنین

خاطر نشان می سازد این پروسه ها تدارك مادی برای سوسیالیسم می باشند. امپریالیسم نه تنها مقدمات اقتصادی، بلکه همچنین مقدمات سیاسی لازم برای يك انقلاب اجتماعی و گذار به سوسیالیسم را فراهم می کند. امپریالیسم تضادهای سرمایه داری را بزرگتر می کند و بدینوسیله مردم را بسوی انقلاب می راند و آن ها را علیه بورژوازی به جنبش می آورد. اکنون تضادهای اساسی را بترتیب اهمیت ذکر می کنیم.

### اولین تضاد، تضاد بین کار و سرمایه است.

در عصر امپریالیسم، بهره کشی از کارگران بی اندازه شدت می یابد. بورژوازی قسمت اعظم ثروت اجتماعی را که مردم تولید می کنند بجیب می زند. پیشرفت تکنولوژی نه تنها برای زحمتکشان آسایش بیار نمی آورد، بلکه برعکس، باعث تشدید استثمار و افزایش بیکاری می گردد. بیکاری محنت انگیزترین فاجعه اجتماعی در کشورهای سرمایه داری است. گاهی مردمی که همه امید خود را برای یافتن کار از دست داده اند برای نجات از گرسنگی و مرگ می کوشند که به زندان بیفتند. و این در کشورهایی است که تبلیغات بورژوایی پیوسته ادعا می کند بهره مندی همگانی و هماهنگی طبقاتی استقرار یافته است.

بهره کشی روزافزون از طبقه کارگر مبارزه طبقاتی را در جهان سرمایه داری شدت می بخشد. طبقه کارگر به رهبری احزاب کمونیست، صفوف زحمتکشان را فشرده تر می کند و مصممانه علیه بورژوازی امپریالیستی به مبارزه برمی خیزد. در مدت بیست سال قبل از دومین جنگ جهانی (۱۹۲۰-۳۹) در جهان سرمایه داری ۱۷۷،۰۰۰ اعتصاب (با در نظر گرفتن تعطیل کارخانه ها) با شرکت ۸۱ میلیون نفر به وقوع پیوست، در ظرف بیست سال بعد از جنگ (۱۹۴۷-۶۶) بیش از ۳۸۰،۰۰۰ اعتصاب (دوبار بیشتر) صورت گرفت که تعداد شرکت کنندگان در آنها نزدیک به ۳۰۰ میلیون نفر (۳ بار بیشتر) بود.

در جریان مبارزه طبقاتی پرولتاریا با عزمی راسختر علیه ستم انحصارات به میدان می آید، خواستار ملی کردن رشته های کلیدی اقتصاد

و شرکت اتحادیه‌های کارگری در مدیریت می‌گردد، و علیه جنگ، علیه تولید سلاحهای هسته‌ای و تأسیس پایگاه‌های نظامی در سرزمین‌های بیگانه بنمبارزه برمی‌خیزد.

ولی بورژوازی بطیب خاطر دست از فرمانروایی نخواهد کشید. بورژوازی به وسیله تقویت نیروهای نظامی و پلیس، تعقیب احزاب کمونیست و سازمان‌های کارگری مترقی، و حبس رهبران آنها و تصویب قوانین منع اعتصاب، علیه جنبش رشد یابنده طبقه کارگر وارد مبارزه می‌شود. مثلی است معروف، که با سرنیزه کارهای بسیار می‌توان انجام داد، ولی نمی‌توان بر آن نشست. شکست بورژوازی حتمی است. خشم و دیوانگی او را نجات نخواهد داد.

**دومین تضاد، تضاد بین خلق‌های کشورهای وابسته و دولت‌های امپریالیستی است که خلق‌ها را استثمار می‌کنند.**

سرمایه‌داری در جریان فرمانروایی جهانی نامحدودش ۱،۵۰۰ میلیون نفر را در مستعمرات و نیمه مستعمرات به زنجیر بردگی کشید. بورژوازی امپریالیستی مردم مستعمرات و کشورهای وابسته را بیرحمانه غارت کرده است و با سرسختی راه آن‌ها را به سوی پیشرفت اجتماعی، فرهنگی و فنی بسته است.

تصادفی نیست که همه مستعمرات پیشین امپریالیسم هم‌اکنون از نظر اقتصادی عقب مانده‌ترین کشورها هستند. استثمارگران آن‌ها را تا پوست لخت کرده‌اند، کشورهای بزرگ سرمایه‌داری بخش بزرگی از ثروت خود را مدیون غارت مردم زحمتکش مستعمرات و نیمه مستعمرات هستند. تبلیغات بورژوازی می‌کوشد به دنیا بقبولاند که در مستعمرات و کشورهای وابسته آزادی، اعتماد نسبت به امپریالیست‌ها و انسان‌دوستی حکمفرما بوده است. اگر چنین است، پس به چه علت خلق‌های این کشورها علیه این «نیکوکاران» مسلحانه جنگیده‌اند؟

دهه‌های اخیر قرن ما شاهد مبارزه قاطعانه خلق‌های مستعمرات بر ضد بردگی استعماری بوده است. همانطور که لنین پیش‌بینی کرده بود، سیستم مستعمراتی امپریالیسم فرو پاشیده است. امروز کمتر از ۴۰ میلیون

نفر در بردگی مستعمراتی بسر می‌برند. بزودی اینها نیز امپریالیست‌ها را بیرون خواهند راند.

مردم کشورهای آزاد شده و کشورهای در حال رشد هنوز هم برای استقلال اقتصادی و سیاسی خود مبارزه می‌نمایند. از همین رو این کشورهای جوان نقش بسیار با اهمیتی در تضعیف مواضع جهانی امپریالیسم بازی می‌کنند.

**سومین تضاد، تضاد بین خود دولت‌های امپریالیستی است.**

قدرت‌های امپریالیستی بر سر حوزه‌های سرمایه‌گذاری، منابع مواد خام و بازار فروش کالاها پیوسته باهم رقابت می‌کنند. این رقابت تاکنون دوبار منجر به جنگ جهانی شده است. این دو جنگ تلفات جانی عظیم ورنج بسیار برای بشریت دربرداشته است. کارگران همه کشورها به‌طور روزافزونی نسبت به سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیسم متنفر می‌شوند.

مبارزه دیوانه‌وار اقتصادی و جنگ بین دول امپریالیستی و نفرت خلق‌ها نسبت به سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیسم، سرمایه‌داری را تضعیف می‌کند و سقوط اجتناب‌ناپذیر آن را نزدیک می‌نماید. با سقوط سرمایه‌داری عصر سوسیالیسم و کمونیسم فرا می‌رسد.

**کمونیسم - جامعه بدون طبقه**

بشر از زمان‌های دور آرزوی جامعه‌ای عادلانه را داشته است. جامعه‌ای که در آن انسان، انسان را مورد ستم قرار ندهد. اندیشمندان پیشرو از همان ابتدای پیدایش سرمایه‌داری نسبت به زشتی‌های آن آگاهی داشتند. در قرن شانزدهم، یکی از اندیشمندان بریتانیا به نام توماس مور در صدد برآمد علت نابرابری و ستم را در جامعه توضیح دهد. او دلیل خوشی زندگی بیکارگان و خرابی معیشت زحمتکشان را بیان می‌داشت. او به این نتیجه رسید که علت همه این‌ها مالکیت خصوصی می‌باشد. او پیشنهاد می‌کرد که برای خوشبخت کردن مردم باید مالکیت خصوصی را برانداخت. در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم اندیشمندان دیگر نیز

سرمایه‌داری را به‌سختی مورد انتقاد قرار دادند: سن‌سیمون و فوریه در فرانسه و اون در بریتانیا. آن‌ها بورژوازی را به‌خاطر حرص و آز بی‌ملاحظاتهش محکوم می‌کردند و سیستم مخلوق آن‌ها را آئینه بدبختی‌ها و بی‌عدالتی‌ها می‌نامیدند. آن‌ها سیستم سرمایه‌داری را جهانی وارونه می‌دانستند که در آن میلیون‌ها انسان مانند گدایان زندگی می‌کنند و در میان وفور کالا از گرسنگی می‌میرند. آن‌ها می‌گفتند که بایستی يك ساختار اجتماعی عادلانه اختراع شود و در سطح وسیعی تبلیغ گردد؛ و این سیستم عادلانه به‌جای سرمایه‌داری خواهد نشست. آن‌ها می‌پنداشتند که ثروتمندان بزوی درخواست خواهند یافت که جامعه آینده بهتر از جامعه موجود است و در نتیجه برای استقرار آن پول خواهند داد.

بهر حال، پیشنهاد های آن‌ها واهی و غیر عملی بود. با این روش هیچ تغییری در جامعه امکان‌پذیر نبود. به این دلیل این تئوری‌ها را تخیلی (غیر عملی) می‌نامیدند و مؤلفین آن‌ها را سوسیالیست‌های تخیلی. آن‌ها در تاریخ اندیشه اجتماعی نقش بسیار بااهمیتی بازی کردند. خدماتی که سوسیالیست‌های تخیلی انجام دادند در مرحله اول این بود که بدی‌های سرمایه‌داری را آشکار ساختند و فرضیات شایان توجهی را درباره نظام اجتماعی آینده پیش‌کشیدند.

تنها راه واقعی برای از بین بردن استثمار و خلق جامعه بدون طبقه را مارکس، انگلس و لنین نشان دادند. آن‌ها تئوری کمونیسم علمی را بوجود آوردند. این تئوری شامل چه چیزهایی است و نکات اصلی آن کدامند؟

کمونیسم آرمان جامعه‌ای کاملاً عادلانه را در بر دارد. روابط تولیدی آن بر اساس مالکیت مردم بروسایل تولید استوار است. کار، اجتماعی است و بی‌اندازه بهره‌زاست. روابط تولیدی کمونیستی برای پیشرفت کامل نیروهای مولد بسیار مناسب است. تولید بر اساس آخرین دستاوردهای علم و تکنولوژی قرار می‌گیرد و به‌چنان سطحی می‌رسد که می‌تواند ثروت‌مادی و معنوی را به‌وفور تأمین کند. اعضای این جامعه در چنان موقعیتی هستند که می‌توانند همه نیازهای خود را برآورده سازند. اصل

«از هر کس بر طبق استعدادش، به هر کس به اندازه نیازش» به‌صورت اصل اساسی زندگی انسان درمی‌آید. بنابراین برابری اجتماعی کامل به‌دست می‌آید. جامعه کمونیستی برای تمام افراد فرصت‌های برابر جهت پیشرفت همه‌جانبه را فراهم می‌آورد. وجدان عالی کمونیستی، مجاهدت، دیسیپلین و فداکاری به‌خاطر منافع جامعه، جزء جدایی‌ناپذیر صفات انسان می‌گردد. در نظام کمونیستی همه مردم کامیاب، خوشحال و آزاد هستند. از آن جایی که مردم بر طبق قوانین شناخته شده تکامل اجتماعی زندگی می‌کنند، به‌معنای واقعی کلمه به‌خداوندان طبیعت و روابط اجتماعی تبدیل می‌شوند. اولین مرحله جامعه کمونیستی سوسیالیسم می‌باشد. سوسیالیسم سیستمی اجتماعی است که مستقیماً جانشین سرمایه‌داری می‌شود. سوسیالیسم خود بخود نمی‌آید، بلکه بعد از يك مبارزه سخت طبقاتی استقرار می‌یابد.

مارکسیسم - لنینیسم می‌گوید قدرتی را که از منافع بورژوازی دفاع می‌کند تنها می‌توان با قدرت واژگون ساخت. از همین‌جا ضرورت سازماندهی و تشکل انقلابی‌ترین طبقه و متحدین آن در ارتش انقلابی واحد پدید می‌آید. انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تنها راه واژگون سازی سرمایه‌داری است.

ساختمان کمونیسم همراه با انقلاب اکتبر آغاز شد. سرزمین شوراها وارد عصر جدیدی در تاریخ جهان گردید - عصر کمونیسم. مردم شوروی تحت رهبری حزب کمونیست به پیروزی بزرگی دست یافتند: آن‌ها فرمان - روایی زمین‌داران و بورژوازی را برانداختند، اولین جامعه سوسیالیستی جهان را به‌وجود آوردند و اکنون مشغول ساختن کمونیسم هستند.

### ۴. انقلاب پرولتری - گذار قانونمند از سرمایه‌داری به سوسیالیسم

نقطه اوج مبارزه طبقاتی پرولتاریا انقلاب سوسیالیستی است. وظیفه انقلاب سوسیالیستی عبارتست از نابودی سیستم کهنه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری و جایگزین کردن سیستم اجتماعی نو و پیشرفته‌تر سوسیالیسم. مارکس، انگلس و لنین نشان دادند که انقلاب‌های سوسیالیستی بر طبق قوانین تکامل جامعه سرمایه‌داری رخ می‌دهد. تاریخ صحت‌گفته‌های

آن‌ها را کاملاً تأیید کرده است.

## قرن بیستم - قرن انقلاب‌ها

همه‌گیرترین جنبش‌های توده‌ای در قرن بیستم رخ داده است. در ۵۰ سال اخیر طوفان‌های انقلاب اروپا و آسیا را درنوردیده و به سواحل آمریکا رسیده است. انقلاب‌ها سرمایه‌داری و بقایای فئودالیسم را در چهارده کشور محو کرده و به مردم فرصت آغاز زندگی نوینی بخشیده‌اند. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین می‌خوانیم: «توفانی پاک‌کننده و پر قدرت بر فراز جهان می‌توفد و بهار را به نوع بشر ارزانی می‌دارد.» بنیاد ترسناک جامعه استثماری زیر ضربات انقلاب‌ها فرو می‌ریزد، و در جهانی آزاد از بورژوازی و زمین‌داران مردم زحمتکش، تحت رهبری احزاب کمونیست، به ساختن بهترین جامعه ممکن - سوسیالیسم و کمونیسم - مشغولند.

انقلاب‌های سوسیالیستی خلق‌های ستمکش مستعمرات و نیمه مستعمرات را به مبارزه به خاطر کسب استقلال ملی برانگیخته است. جنبش آزادیبخش ملی در آسیا، اقیانوسیه، آفریقا و آمریکای جنوبی گسترش یافته است. موج نیرومند انقلاب‌های آزادیبخش ملی سیستم مستعمراتی امپریالیسم را از صحنه هستی می‌زداید.

قرن ما را به راستی می‌توان قرن انقلاب‌ها نامید.

انقلاب‌های سوسیالیستی، انقلاب‌های ضد فئودالی، و انقلاب‌های آزادیبخش ملی در چهارقاره گسترش یافته و در بیش از ۸۰ کشور پیروز شده است.

دلیل این دگرگون‌سازی‌های وسیع انقلابی چیست و سرچشمه آن کدام است؟

استنتاج مارکس و انگلس در مورد اجتناب ناپذیری انقلاب پرولتری بزودی مورد تأیید قرار گرفت. و این درست بعد از ایجاد فلسفه آن‌ها بود. اولین نمونه را کمون پاریس به دست داد. به گفته مارکس، کارگران شورشی پاریس آسمان را به لرزه درآوردند. کارگران علیه قدرت سرمایه

رزمیدند و کمون - اولین شکل دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ - را پیا داشتند. کمون ۷۲ روز وجود داشت - از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱. بورژوازی فرانسه، که با صدای رسا وطن پرستی خود را اعلام کرده بود (جنگ فرانسه و پروس در جریان بود) سربازان دشمن را به کشور فراخواند و متحداً کار کمون را ساختند.

در زمان ما، انقلاب‌های سوسیالیستی در روسیه و دیگر کشورهای اروپا و آسیا، و همچنین در کوبا به پیروزی رسیده است. این انقلاب‌ها محصول مبارزه طبقاتی پرولتاریا، دهقانان و کلیه بخش‌های پیشرو خلق بود که شرایط تاریخی جدید - عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم - آن را شدت بخشیده است.

## رسالت طبقه کارگر دارای اهمیت تاریخی و جهانی است

پیش از اکتبر ۱۹۱۷ مردم زحمتکش بارها علیه استثمارگران به پا خاسته بودند، ولی هیچ‌یک از این قیامها به لغو بهره‌کشی انسان از انسان نیانجامید. و این تصادفی نیست. در آن زمان مردم نمی‌توانستند پیروز شوند زیرا شرایط تاریخی لازم هنوز بوجود نیامده بود. پرولتاریا ضعیف بود. توده‌های کارگر با دانش تئوری مارکسیستی مسلح نبود و اندیشه‌ای روشن از هدف‌ها و شیوه‌های مبارزه نداشت. نتیجه آن بود که عملیات آن‌ها به شکست می‌انجامید. ایدئولوژی‌های بورژوازی از این امر بهره‌برداری کردند و ادعا نمودند که مردم هرگز نمی‌توانند سرمایه‌داران، زمین‌داران و شاهان را شکست دهند.

مارکس و انگلس بیهودگی این ادعاها را نشان دادند و به طریق علمی ثابت کردند که توسعه تضادهای سرمایه‌داری ناچار به پیروزی انقلاب سوسیالیستی می‌انجامد. آن‌ها به کشف نیروی نایل آمدند که می‌تواند مبارزه به خاطر بازسازی انقلابی جامعه را رهبری کند. این نیرو همانا پرولتاریاست. از میان همه نیروهایی که علیه بورژوازی مبارزه می‌کنند پرولتاریا پایدارترین و انقلابی‌ترین آن‌ها است. چرا مخصوصاً پرولتاریا بایستی گور بورژوازی را بکند (مارکس و انگلس پرولتاریا را گورکن

نخست این که، در جامعه بورژوازی پرولتاریا دارای هیچ گونه مالکیتی نیست؛ پرولتاریا جز توانایی انجام کارچیز دیگری ندارد. مالکیت خصوصی بر او سنگینی نمی‌کند و از شور انقلابی او نمی‌کاهد؛ پرولتاریا جز زنجیرهای خود چیز دیگری را در انقلاب از دست نخواهد داد. پرولتاریا از عدم توافق بین نیروهای مولد و روابط تولیدی بورژوازی که بر اساس مالکیت خصوصی قرار دارد بیش از همه رنج می‌برد. بنابراین قبل از همه این طبقه خواستار جانشین شدن مالکیت اجتماعی بجای مالکیت خصوصی سرمایه‌داری می‌باشد.

ثانیاً، پرولتاریا بطرز وحشیانه‌ای استثمار می‌شود. استثمار پرولتاریا ثروت عظیم در اختیار بورژوازی قرار می‌دهد. این وضعیت طبقه کارگر را به استوارترین رزمنده در راه رسیدن به سوسیالیسم تبدیل می‌نماید.

ثالثاً، پرولتاریا با تولید ماشینی، یعنی پیشروترین شکل تولید، سروکار دارد، و از همین رو، پیوسته رشد می‌کند. پرولتاریا نیروی مولد اصلی جامعه است و متناسب با رشد تولید سرمایه‌داری رشد می‌کند و نیرومند می‌شود. ضمن ۳۵۰ سال موجودیت سیستم بورژوازی، طبقه کارگر به نیروی عظیمی تبدیل شده است؛ امروزه عدد آن بیش از ۵۰۰ میلیون نفر است.

رابعاً، در نتیجه توسعه تولید سرمایه‌داری، طبقه کارگر ارتش انقلابی واحدی تشکیل می‌دهد که علیه بورژوازی مبارزه می‌کند. پرولتاریا سازمان یافته‌ترین نیروی زمان ماست که در مقابل بورژوازی قرار می‌گیرد و پیشروترین تئوری انقلابی مارکسیسم-لنینیسم را در اختیار دارد.

استنتاج مارکسیستی در مورد رسالت تاریخی و جهانی پرولتاریا به عنوان گورکن سرمایه‌داری و سازنده سوسیالیسم را پراتیک مبارزه انقلابی به اثبات رسانده است. پیروزی پرولتاریا و زوال بورژوازی در همه کشورهای امری اجتناب‌ناپذیر است. چنین است قانون تغییرناپذیر تاریخ.

### اشکال اساسی مبارزه طبقاتی پرولتاریا

در جریان مبارزه انقلابی کارگران از تجارب خود در می‌یابند که بطور منفرد یا به صورت گروه‌های کوچک نمی‌توانند استثمار را براندازند، نمی‌توانند شرایط کار را بهبود بخشند و نمی‌توانند به کسب حقوق سیاسی نایل شوند. آن‌ها به ضرورت سازماندهی پی می‌برند.

پرولتاریا در ابتدا صندوق‌های تعاون، صندوق‌های کمک پزشکی و شرکت‌های تعاونی ایجاد می‌کند؛ بعد از این اقدامات نوبت به تشکیل اتحادیه‌های کارگری می‌رسد. اتحادیه‌های کارگری در زمان حاضر نیز با سرعت در حال رشد هستند. قبل از انقلاب اکتبر اتحادیه‌های کارگری جهان اندکی کمتر از ۱۰ میلیون نفر عضو داشتند؛ امروز تعداد اعضا در حدود ۲۳۰ میلیون نفر است. جنبش اتحادیه‌ای به چنان نیروی عظیمی تبدیل شده است که می‌تواند در مسایل ملی و بین‌المللی به زحمتکشان کمک نماید. فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری، مرکز همبستگی و استواری نیروهای پیشرو جنبش اتحادیه‌ای بین‌المللی است.

احزاب مارکسیستی-لنینیستی عالی‌ترین شکل سازمان‌بندی توده‌ای طبقه کارگر می‌باشند. حزب‌های کمونیست رهبران جنبش انقلابی هستند. مبارزه طبقاتی طبقه کارگر دارای سه شکل عمده است - اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی.

مبارزه اقتصادی یعنی مبارزه پرولتاریا برای فروش نیروی کارش با شرایط بهتر. پرولتاریا می‌خواهد مزد بیشتری دریافت دارد، ساعات کارش کوتاهتر شود، مرخصی استعلاجی با حقوق داشته باشد، از کمک هزینه ایام بیکاری استفاده کند، و غیره. این شکل مبارزه را همه پرولترها می‌شناسند؛ جنبش طبقه کارگر با این شکل مبارزه آغاز شد و هنوز هم برای دفاع از منافع اقتصادی زحمتکشان از آن استفاده می‌شود. به صورت، با این نوع مبارزه فقط می‌توان امتیازات جداگانه‌ای از کارفرما و رؤسای انحصارات کسب کرد. این نوع مبارزه هیچ تأثیری بر پایه‌های سیستم سرمایه‌داری - مالکیت خصوصی ندارد.

مبارزه ایدئولوژیک علیه ستم معنوی بورژوازی به بالا رفتن آگاهی

انقلابی پرولتاریا و متحدین آن کمک می‌کند. در جریان این مبارزه طبقه کارگر خود را با تئوری مارکسیستی-لنینیستی مسلح می‌سازد. این تئوری راه پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی را با نور دانش علمی روشن می‌کند. مبارزه سیاسی طبقه کارگر علیه قدرت بورژوازی و سیاست ضدملی دولت بورژوازی متوجه است، و بمنظور کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک صورت می‌گیرد. هدف نهایی این نوع مبارزه سوسیالیسم و کمونیسم است. در نتیجه رشد آگاهی سیاسی و تشکل پرولتاریا، این شکل مبارزه طبقاتی ناچار به انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتور پرولتاریا، و الغاء مالکیت خصوصی و سایر تولید می‌انجامد و بدان وسیله همه جامعه از استثمار رهایی می‌یابد.

مبارزه سیاسی عالی‌ترین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست؛ این مبارزه اساس ستم اقتصادی، سیاسی، ملی و معنوی بورژوازی را درهم می‌کوبد.

احزاب مارکسیستی-لنینیستی آگاهی سوسیالیستی را به صفوف پرولتاریا می‌آورند، پرولتاریا را با روحیه مارکسیستی-لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری آموزش می‌دهند، و آن را به صورت نیروی سیاسی واحدی در برابر سرمایه‌داری متشکل می‌سازند.

توده‌های خلق احزاب کمونیستی را به مثابه مدافعین واقعی خود می‌شناسند. مردم به این حزب‌ها احترام می‌گذارند و با اعتماد کامل در حمله به کاخ‌ها، جنگ علیه ضد انقلاب و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم از آنها پشتیبانی می‌نمایند.

مثلاً، ظرف ۱۴ سال (۱۷-۱۹۰۳) حزب کمونیست اتحاد شوروی کارگران و دهقانان را در حمله به دژهای تراریسم و بورژوازی رهبری نمود. حتی شکست ۱۹۰۵ و سرکوبی‌های خونین بعد از آن نتوانست مردم را از حزب خود جدا سازد. برعکس، طبقه کارگر هرچه بیشتر به دور آن حلقه زد و ضمن دو جنگ در ۱۹۱۷- انقلاب‌های فوریه و اکتبر- تراریسم و بورژوازی را سرنگون ساخت.

امروز بیشتر کشورها دارای حزب کمونیست هستند. بسیاری از این

حزب‌ها دارای صدها هزار و حتی میلیون‌ها عضو هستند. جنبش پر قدرت کمونیستی نشان‌گر رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا و منش انقلابی و سازمان یافته آنست. جنبش کمونیستی به متفقدترین نیروی سیاسی زمان مابعد تبدیل شده است. هیچگاه سازمانی که چنین گسترده و چنین عمیق با طبقه کارگر پیوسته باشد وجود نداشته است. تحت رهبری احزاب مارکسیستی-لنینیستی جنبش طبقه کارگر قدرتمندتر می‌شود و در سراسر جهان گسترش می‌یابد. همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر پیوسته فزونی می‌یابد.

### متحدین طبقه کارگر

منافع و خواسته‌های طبقه کارگر با منافع و خواسته‌های همه زحمت‌کشان منطبق است و با جریان پیشرونده تاریخ هماهنگ است. بدین دلیل است که در مبارزه علیه سرمایه‌داری طبقه کارگر، با اینکه تنها نیروی انقلابی نیست، نقش رهبری را به عهده دارد. همچنین دهقانان، بیچیزان شهری، کارکنان اداری، بخش قابل ملاحظه روشنفکران، و خورده بورژوازی از حاکمیت بورژوازی ناراحت هستند. همه اینها به سرنگونی استثمارگران علاقمند هستند و در نتیجه از پرولتاریا حمایت می‌کنند.

بزرگترین و حقیقی‌ترین متحد طبقه کارگر دهقانان زحمتکش هستند که در بسیاری از کشورها قسمت اعظم جمعیت را تشکیل می‌دهند. طبقه کارگر همچنین از حمایت صنعتگران، پیشه‌وران و بازرگانان کوچک برخوردار است، زیرا سرمایه بزرگ همه آنها را به ورشکستگی می‌کشاند و به صفوف پرولتاریا می‌راند. همچنین بخش‌های بزرگی از روشنفکران به طبقه کارگر می‌پیوندند. این روشنفکران، مانند طبقه کارگر، مجبور به خدمت‌گزاری به بورژوازی هستند.

پرولتاریای بین‌المللی و زحمتکشان سراسر جهان از پرولتاریای کشورهای مختلف در مبارزه علیه بورژوازی حمایت می‌کنند. در این مورد می‌توان روسیه را مثال آورد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، برای مبارزه علیه مداخله امپریالیستی، در بسیاری از کشورها کمیته‌هایی تحت شعار «دست‌ها از روسیه شوروی کوتاه» سازمان داده شد. مجارها،

لهستانی‌ها، صرب‌ها، بلغارها، چک‌ها، اسلواک‌ها، آلمان‌ها، فنلادی‌ها، چینی‌ها، کره‌ای‌ها و افرادی از ملل دیگر در دوران جنگ داخلی در صفوف ارتش سرخ جنگیدند. این نشانه دیگری از همبستگی بین‌المللی زحمتکشان می‌باشد. جنبش توده‌ای زحمتکشان جهان از عملیات انقلابی پرولتاریای کشورهای مختلف پشتیبانی می‌کند، و بدین‌وسیله به‌بورژوازی و سرمایه بین‌المللی بطور کلی ضربات سختی وارد می‌آورد.

ملت‌هایی که برای آزادی ملی خود می‌جنگند نیز متحدین طبقه کارگر می‌باشند. طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی، طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری، خلق‌های مستعمرات، خلق‌های کشورهای وابسته و کشورهای در حال توسعه متفقاً در برابر امپریالیسم قرار دارند.

### انقلاب سوسیالیستی

طبق آنچه تاکنون آموختیم، سیستم سرمایه‌داری به‌وسیله انقلاب سوسیالیستی واژگون می‌شود. این قانون تاریخی بویژه در دوران امپریالیسم بروشنی جلوه‌گر می‌شود.

لنین نشان داد که در دوران امپریالیسم به‌علت توسعه ناهماهنگ سرمایه‌داری شرایط انقلاب پرولتاری به‌طور همزمان در همه کشورهای سرمایه‌داری به‌وجود نمی‌آید. لنین چنین نتیجه می‌گیرد که انقلاب سوسیالیستی ممکن است ابتدا در چند کشور یا حتی فقط در یک کشور پیروز شود. رویدادهای بعدی تاریخ این نظر لنین را تأیید کرد؛ انقلاب ابتدا در روسیه انجام شد؛ پس از آن جهان سرمایه‌داری ۱۳ کشور دیگر را از دست داد. این کشورها اکنون مشغول ساختمان سوسیالیسم هستند. جریان ظفرمند انقلاب پرولتاری در جهان ادامه دارد.

لنین گفت که انقلاب سوسیالیستی تحت هر شرایطی صورت نمی‌گیرد. او گفت که انقلاب سوسیالیستی فقط تحت شرایط ویژه‌ای امکان‌پذیر است. مقدم بر همه بایستی وضع انقلابی، یعنی انبوه‌های از شرایط عینی که بحران اقتصادی و سیاسی جامعه معین را منعکس می‌کند، موجود باشد.

در وضع انقلابی قشرهای بالایی (طبقات حاکم) دیگر نمی‌توانند

قدرت را حفظ کنند، قشرهای پایین (مردم زحمتکش) نمی‌خواهند مانند گذشته زندگی کنند، و در نتیجه تغییرات اجتماعی اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در وضع انقلابی توده‌ها خیلی فعالتر می‌شوند و برای عمل تاریخی مستقل آماده می‌گردند.

اگر شرایط انقلابی وجود نداشته باشد انجام انقلاب پرولتاری غیر ممکن است. لنین گفت هر وضع انقلابی به انقلاب نمی‌انجامد. علاوه بر شرایط مذکور انقلاب به‌عوامل دیگری نیازمند است. از میان این عوامل می‌توان توانایی طبقه انقلابی برای انجام مبارزه شجاعانه و از خود گذشته، وجود یک حزب مجرب انقلابی مسلح به‌تئوری مارکسیستی-لنینیستی و قادر به رهبری توده‌ها را نام برد.

آموزش لنین درباره انقلاب سوسیالیستی در دوران کنونی-دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم- دارای اهمیت عظیمی است. در مبارزه برای واژگون‌سازی حاکمیت بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، آموزش لنین برای احزاب کمونیست و طبقه کارگر به‌منزله یک قطب‌نمای واقعی است.

### دیکتاتوری پرولتاریا - ابزار ساختمان سوسیالیسم

هر انقلابی متضمن تغییر قدرت است؛ در انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر قدرت را به‌دست می‌گیرد؛ یعنی دیکتاتوری پرولتاریا برقرار می‌شود.

انقلاب چگونه به‌وقوع می‌پیوندد؟ گذار به سوسیالیسم با تغییرات عمیق در روابط اجتماعی مربوط است. طبقات استثمارگر حاکم منتهای کوشش خود را برای باقی ماندن در قدرت بکار می‌برند. بدین منظور از ارتش، پلیس و سایر وسایل سرکوب دولت بورژوا استفاده می‌نمایند. بدین علت است که، معمولاً، در انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا نمی‌تواند از اسلحه استفاده ننماید. از همین‌رو در انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه پرولتاریا برای به‌دست آوردن قدرت اسلحه به‌دست گرفت. آن‌ها راه دیگری نداشتند؛ بورژوازی و زمین‌داران آن‌ها را مجبور به کاربرد اسلحه نمودند. لنین

نوشت «البته، طبقه کارگر ترجیح می‌دهد که قدرت را به‌طور مسالمت‌آمیز به‌دست آورد...»<sup>۱</sup>

چگونگی تکامل انقلاب و اشکالی که می‌پذیرد به‌عوامل بسیار بستگی دارد، در مرتبه نخست به‌روابط نیروهای طبقاتی در کشور معین و وضعیت بین‌المللی، حزب پرولتاریا، به‌خاطر رهبری موفقیت‌آمیز انقلاب، بایستی مطمئن باشد که شرایط عینی برای انقلاب وجود داشته باشد. حزب بایستی توانایی سازمان دادن و رهبری توده‌ها را داشته، و بر همه راه‌های مبارزه برای کسب قدرت، اعم از قهرآمیز و غیر قهرآمیز تسلط داشته باشد.

به‌دست گرفتن قدرت به‌معنای تحویل گرفتن ماشین حاضر و آماده دولت بورژوا (ادارات دولتی، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها و دادستانی) و به‌حرکت درآوردن مکانیسم سیاسی کهنه نیست. ماشین دولتی بورژوا برای قدرت سوسیالیستی جدید پرولتاریا نامناسب است و بنابراین بایستی بدور انداخته شود. بر طبق مارکسیسم، تخریب ماشین دولتی بورژوا یک امر ناگزیر انقلاب سوسیالیستی است.

تجربه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اعتبار عام این مهمترین اصل موضوع تئوری مارکسیستی-لنینیستی انقلاب سوسیالیستی را تأیید می‌کند. این تجربه بی‌هودگی تئوریهایی اپورتونیست‌ها را آشکار می‌سازد. اپورتونیست‌ها به‌طبقه کارگر نصیحت می‌کنند که هنگام رسیدن به قدرت فقط دولت بورژوازی کهنه را تحویل بگیرند.

بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا دیکتاتوری خود را برقرار می‌کند. وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا درهم شکستن مقاومت طبقات سرنگون شده، ساختمان جامعه سوسیالیستی و سازمان دادن دفاع از کشور در مقابل حملات امپریالیستی می‌باشد.

برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است. لنین در دفاع از تئوری مارکس نوشت «حرکت به‌جلو، یعنی، پیشرفت به‌سوی کمونیسم، به‌واسطه دیکتاتوری پرولتاریا انجام

می‌شود، و‌طور دیگری نمی‌تواند باشد، زیرا مقاومت بهره‌کشان کاپیتالیست به‌وسیله هیچکس دیگر و به‌هیچ‌طریق دیگر درهم شکسته نمی‌شود.»

بنابراین تأسیس دولت جدید بجای دولت بورژوا قانونی است عام که برگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم حاکم است. تئوری دیکتاتوری پرولتاریا قلب و روح مارکسیسم-لنینیسم می‌باشد.

دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشان داده است که در مبارزه علیه سرمایه‌داران و برای ساختمان جامعه جدید سوسیالیستی طبقه کارگر به‌طور کلی به‌عنوان رهبر همه زحمتکشان و استثمار شدگان شناخته شده است. دیکتاتوری پرولتاریا بیانگر اراده مردم زحمتکش است، و اتحاد طبقه کارگر با دهقانان و دیگر بخش‌های غیر پرولتری زحمتکشان عالی‌ترین اصل آن می‌باشد.

دیکتاتوری پرولتاریا برای رهبری بخش‌های مختلف زحمتکشان به‌خاطر استقرار سوسیالیسم ضروری است. دلیل موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا همین است. بنابراین وجود دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم ضرورت دارد.

دشمنان پرولتاریا روی این حقیقت که دیکتاتوری پرولتاریا همراه با تهدید و فشار است بسیار تأکید می‌کنند. ولی پرولتاریا چگونه می‌تواند از کاربرد قهر امتناع ورزد؟ مقاومت استثمارگران کاربرد قهر را به پرولتاریا تحمیل می‌کند.

سرمایه‌داران و زمین‌داران محروم شده از مالکیت برای بازیافت ثروت و قدرت سیاسی از دست‌رفته منتهای کوشش خود را به‌عمل می‌آورند. بعد از انقلاب اکتبر در روسیه آن‌ها به‌جنگ داخلی دست‌زدند. نه‌تنها ضد انقلاب داخلی، بلکه همچنین مداخله‌گران از چهارده کشور خارجی به‌جمهوری جوان شوروی حمله‌ور شدند. واضح است که برای دفع این حملات کشور به‌قدرت پرولتری عظیمی نیازمند بود.

به‌دست گرفتن قدرت به‌وسیله پرولتاریا به‌معنای پایان مبارزه طبقاتی نیست. مبارزه طبقاتی تحت شرایط جدید و به‌اشکال جدید ادامه می‌یابد. در این مبارزه دیکتاتوری پرولتاریا سلاح نیرومندی است. لنین آن را چماق

۱ - و. ای. لنین. مجموعه آثار، جلد ۴، صفحه ۲۷۶.



ویژه رام کردن استثمارگران می‌نامد.

مارکسیسم - لنینیسم اعمال فشار را بخش ضروری (گرچه نه بخش اصلی) دیکتاتوری پرولتاریا می‌داند. وظیفه اصلی آن استقرار جامعه سوسیالیستی است.

در اتحاد شوروی دیکتاتوری پرولتاریا شکل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را به خود گرفت. بعد از تصفیه طبقات استثمارگران آنها بشوراهای نمایندگان زحمتکشان تبدیل شدند.

شورها مردم زحمتکش را به صورت سپاهی از سازندگان سوسیالیسم، بدون توجه به حرفه، طبقه، ملیت، و مذهب متحد می‌سازند. شورها درستی سیاست‌های حزب کمونیست را برای مردم توضیح می‌دهند، و به خاطر ساختن جامعه نو آنها را سازمان می‌دهند. این روش عمده شورها در کار کردن با مردم است. در همان حال هر گاه لازم باشد، دولت سوسیالیستی مجاز است از طرف جامعه از اعمال فشار استفاده نماید. دولت سوسیالیستی نسبت به مختلسین، جنایت‌کاران و همه متخلفین از قانون سختگیر است. لنین گفت در این موارد هر گونه ضعف، دودلی، و بی‌ارادگی بزرگترین جنایت علیه سوسیالیسم محسوب می‌شود.

دیکتاتوری پرولتاریا از طریق سازمان‌های اجتماعی مانند اتحادیه‌های کارگری، کامسومول و غیره نیز اعمال می‌شود. نیروی رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا حزب مارکسیستی-لنینیستی است. لنین خاطر نشان می‌سازد که «تنها به وسیله حزب کمونیست دیکتاتوری پرولتاریا قابل اجرا است.»<sup>۱</sup> این نقش حزب کمونیست از رسالت تاریخی‌اش به عنوان واحد پیش‌تاز طبقه کارگر و مدافع منافع زحمتکشان ناشی می‌شود.

#### ۴. حزب کمونیست - نیروی دگرگون کننده جامعه

از زمان تقسیم جامعه به طبقات، احزاب سیاسی نقش مهمی بازی کرده‌اند. احزابی که در قدرت هستند سیاست‌های کشور را تعیین می‌کنند

۱ - و. ای. لنین. مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۱۹۹.

و از هر آنچه در اختیار دارند بمنظور تعقیب این سیاست‌ها استفاده می‌نمایند. اجازه دهید ابتدا حزب سیاسی را تعریف کنیم. حزب عبارتست از یک بخش، یا گروه (سازمان) از یک طبقه معین جامعه، مثلاً، طبقه کارگر، دهقانان و یا زمین‌داران. حزب همه طبقه را متحد نمی‌کند، بلکه فقط فعالترین اعضای طبقه را به هم می‌پیوندد. حزب مبارزات طبقه را رهبری می‌کند و از منافع دفاع نماید. این بدان معنی است که هدف‌های طبقه معین تعیین کننده نقش حزب است.

البته اگر احزاب بورژوازی آشکارا اعلام کنند که از موجودیت جامعه استثمارگر و منافع آزمندانة سرمایه‌داران دفاع می‌کنند، توده‌های زحمتکش خیلی زود چهره واقعی آنها را مشاهده خواهند کرد. به همین علت نهایت کوشش خود را در پنهان داشتن مقاصد واقعی خود به عمل می‌آورند و ادعا می‌کنند که از منافع ملت، خلق، دموکراسی، آزادی، و جمهوری دفاع می‌نمایند. بورژوازی به حزب‌های خود نام‌های مختلفی می‌دهد: دموکرات، جمهوریخواه، دموکرات مسیحی، لیبرال، اتحاد خلق، اتحاد برای تجدد، و غیره.

گاهی چندین حزب نماینده یک طبقه استثمارگر می‌باشند. این موضوع دارای چند دلیل است. یکی از آنها این است که بدین طریق به مردم زحمتکش می‌قبولانند که بین احزاب بورژوازی اختلافات جدی وجود دارد، و مردم را از وظایف مبرم مبارزه طبقاتی منحرف می‌سازند. مثلاً، در ایالات متحده آمریکا هر کارزار انتخاباتی با مبارزه‌ای جنجالی بین حزب‌های دموکرات و جمهوریخواه همراه است. و حال آن‌که هر دو حزب نوکر امپریالیست‌ها می‌باشند. وقتی یکی از این حزب‌ها حمایت اکثریت رأی دهندگان را از دست می‌دهد، دیگری جای آن‌را می‌گیرد.

در جوامع سرمایه‌داری حزب‌هایی هستند که بنا به ادعای خودشان حزب کارگران هستند، در حالی که سیاست‌های آن‌ها در خدمت بورژوازی است. حزب‌های سوسیالیست دست راستی و سوسیال دموکرات از این گونه‌اند. این حزب‌ها، احزاب رفورم اجتماعی نامیده می‌شوند و طرفدار همکاری بین زحمتکشان و بورژوازی هستند. این حزب‌ها می‌خواهند بین

گرسنه و سیر، بی چیز و دارا، بیچاره و توانا آشتی برقرار کنند. بطور کلی، این‌ها حزب‌های سوسیالیست هستند که رهبری آن‌ها از مدت‌ها پیش راه اپورتونیزم را در پیش گرفته‌اند. اعضای ساده این حزب‌ها با استثمارگران مخالفند. ولی رهبران آن‌ها خدمتگزاران بورژوازی هستند که ماسک دفاع از زحمتکشان را به‌چهره زده‌اند. مسیری که حزب بطور کلی تعقیب می‌کند به وسیله رهبران حزب معین می‌شود. در تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری احزاب سوسیالیست دست راستی گاه‌گاه قدرت را به دست می‌آورند و دولت را تشکیل می‌دهند. این حزب‌ها برای اداره امور سرمایه‌داران به اندازه خود سرمایه‌داران شایستگی نشان می‌دهند.

حزب‌های غیر پرولتری وجود داشته و هنوز هم وجود دارند که در موارد بخصوص و تحت شرایط معین علیه سیاست‌های ارتجاعی امپریالیسم به مبارزه برمی‌خیزند و می‌کوشند که شرایط زندگی مردم را بهبود بخشند. ولی تنها يك حزب بطور استوار و تا پایان از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان دفاع می‌کند، و آن حزب کمونیست است.

### حزب کمونیست - واحد پیشتاز طبقه کارگر

حزب کمونیست چیست؟ حزب کمونیست بخش پیشرفته و بسیار سازمان یافته طبقه کارگر است، که بیانگر منافع حیاتی این طبقه است و مسلح به يك تئوری انقلابی و علمی می‌باشد. بنابراین پیدایش چنین حزبی به اندازه پیدایش خود طبقه کارگر طبیعی است. دهقانان زحمتکش و روشنفکران پیشرو نیز در حزب عضویت دارند. آن‌ها همراه با طبقه کارگر و تحت رهبری او برای عملی ساختن تئوری انقلابی پرولتاریا می‌رزمند.

حزب کمونیست مبارزه طبقه کارگر را در راه واژگون‌سازی قدرت استثمارگران، استقرار و تحکیم دیکتاتور پرولتاریا، و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم رهبری می‌نماید.

حزب کمونیست مهمترین سازمان سیاسی طبقه کارگر است و فعالیت‌های همه سازمان‌های دیگر این طبقه را رهبری می‌نماید.

سرچشمه‌های اصلی قدرت حزب کمونیست عبارتند از تئوری مارکسیستی-لنینیستی، دیسیپلین و وحدت آگاهانه، فعالیت خلاق همه اعضای آن و روابط نزدیک با توده‌های غیر حزبی.

تئوری انقلابی، حزب را قادر می‌کند که موقعیت خود را در هر شرایطی تعیین نماید، درباره خط مشی لازم برای فعالیت‌ها و رسیدن به هدف تصمیم بگیرد. وقتی لنین می‌گوید «نقش رزمنده پیشتاز را فقط حزبی می‌تواند انجام دهد که بوسیله پیشرفته‌ترین تئوری‌ها رهبری شود»، دقیقاً به همین خصیصه اشاره می‌کند.

مارکسیسم - لنینیسم علمی است که در زندگی ریشه‌دار، علمی است که خود زندگی آن را به وجود آورده است. از آنجا که زندگی از حرکت باز نمی‌ایستاد، مارکسیسم-لنینیسم نیز پیوسته تکامل می‌یابد، مارکسیسم-لنینیسم دارای قضایایی است که در چهارچوب شرایط تاریخی گذشته درست بود، ولی اکنون قدیمی شده‌اند. طبیعتاً حزب قضایای دیگری را که از شرایط جدید ناشی می‌شوند به جای آن‌ها می‌نشانند. به عبارت دیگر، حزب با تئوری بطور خلاقانه برخورد می‌کند.

در عین حال همه کمونیست‌ها بطور آشتی‌ناپذیر و به عنوان يك اصل با کسانی که، زیر پوشش پیشرفت و تکامل مارکسیسم-لنینیسم، به طور داگماتیک آن‌را تحلیل می‌کنند و در آن تجدید نظر می‌نمایند، مخالفت می‌ورزند.

حزب دارای برنامه‌ای - سند رهبری - کننده اصلی - مبتنی بر اصول علمی است. بدون برنامه، حزب نمی‌تواند ارگانیزم سیاسی جامعی باشد که تحت هر شرایطی بتواند به تعقیب مشی خود ادامه دهد.

به چه دلیل برنامه حزب آن را قادر می‌سازد که به طور استوار مشی انقلابی خود را ادامه دهد و پیروزی را تضمین نماید؟ برنامه حزب در بردارنده اصول تزلزل‌ناپذیر مارکسیسم-لنینیسم است، با در نظر گرفتن قضایای جدیدی که حزب بر اساس درک زندگی نوین بدان افزوده است.

برنامه به این سؤالها پاسخ می‌گوید: در یک مرحله تاریخی معین و در کشور معین هدف‌های نهایی حزب کدامند؟ شرایط رسیدن به این هدف‌ها چیست و حزب، مبارزه برای رسیدن به این هدف‌ها را با هدف‌های بین‌المللی طبقه کارگر چگونه پیوند می‌دهد؟

حزب سیاست‌ها و تاکتیک‌های خود را با استفاده از تئوری مارکسیستی-لنینیستی به عنوان راهنما، و با توجه به برنامه معین می‌کند. سیاست‌های حزب به کلیه مسائلی که به منافع همه توده‌های زحمتکش مربوط باشد وابسته است. تاکتیک‌های حزب عبارتست از راه‌های انجام مشی سیاسی حزب.

حزب دارای اساسنامه‌ای است که بر اساس آن به صورت یک سازمان واحد و استوار بنا می‌شود. برنامه به وحدت ایدئولوژیک حزب کمک می‌کند، و اساسنامه حزب را از نظر سازمانی وحدت می‌بخشد. اساسنامه اشکال سازمانی حزب، روش‌های کار حزب، معیارهای زندگی درونی حزب و اصول رهبری آن را معین می‌کنند. اساسنامه معین می‌کند که چه کسی ممکن است و باید به عضویت حزب انتخاب شود، حقوق و وظایف کمونیست‌ها را معین می‌کند، ساختمان حزب از بالا تا پایین و روابط بین تشکیلات بالاتر و پایین‌تر را نشان می‌دهد.

اصل عمده ساختمان سازمانی حزب مرکزیت دموکراتیک است. کلیه هیئت‌های رهبری حزب از بالا تا پایین انتخابی هستند و بطور فوری به سازمان‌های حزبی خود و هیئت‌های بالاتر حساب پس می‌دهند؛ حزب انضباط شدیدی برقرار می‌کند، اقلیت از اکثریت پیروی می‌کند و اجرای تصمیمات سازمان‌های بالاتر برای سازمان‌های پایین‌تر الزامی است.

اصول سازمانی حزب درست مانند کل تئوری مارکسیستی-لنینیستی زنده و در حال پیشرفت است. تغییر در شرایط ممکن است به تغییر در اشکال سازمانی حزب و شیوه‌های کار آن منجر شود. حزب بایستی مرتباً، همراه با تغییر شرایط، تغییرات لازم را در اساسنامه خود انجام دهد.

حزب، همانطور که از تئوری و عمل آن پیداست، دارای روح انترناسیونالیستی است. درخواست مارکس و انگلس، یعنی، شعار «پرولتر-

های جهان متحد شوید!» شعار حزب و سرود انترناسیونال سرود حزب است.

بنابراین حزب کمونیست نیروی یگانه، استوار و به شدت بانضباط است که به صورت رهبر جمعی طبقه کارگر عمل می‌کند.

این حقیقت که حزب کمونیست واحد پیش‌تاز طبقه کارگر است به هیچ وجه مستلزم آن نیست که حزب فقط طبقه کارگر را رهبری نماید. حزب کمونیست به این دلیل حزب طبقه کارگر است که بیانگر ایدئولوژی آن می‌باشد. طبقه کارگر بارهای خود، همه زحمتکشان شهر و ده را آزاد می‌کند و به صورت رهبر آن‌ها عمل می‌نماید. بنابراین حزب کمونیست مدافع همه زحمتکشان است.

ارشمیدس، دانشمند مشهور جهان باستان، وقتی قانون اهرم‌ها را کشف کرد، گفت: «نقطه‌ای بمن دهید تا بر آن بایستم و من زمین را از جای تکان خواهم داد.» در ۱۹۵۲ لنین نوشت: «سازمانی از انقلابیون به ما بدهید، و ما روسیه را دگرگون خواهیم کرد.» این گفته رهبر کبیر به درستی نشان می‌دهد که نقش طبقه کارگر و حزب کمونیست عبارتست از دگرگونی جامعه به نفع همه ملت.

همه این نکات - شرایط تاریخی لازم برای پیدایش حزب، رسالت تاریخی آن، ماهیت تئوری، برنامه، تاکتیک‌ها و اصول سازمانی آن - آموزش مارکسیستی-لنینیستی درباره حزب را تشکیل می‌دهد. این آموزش راهنمای تمام حزب‌های پرولتری جهان است.

وجود جنبش پیشرفته طبقه کارگر شرط لازم سازمان‌دادن حزب کمونیست است. ولی این شرط به تنهایی کافی نیست. دلایل زیر صحت این نظر را روشن می‌سازد. جنبش طبقه کارگر همراه با پرولتاریا به وجود آمده است. سازمان‌های کارگری - اتحادیه‌های کارگری - در انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، و ایالات متحده آمریکا در آغاز قرن گذشته وجود داشتند. آن‌ها کارگران را در مبارزه به خاطر شرایط کار بهتر و مزد بیشتر رهبری می‌کردند و اعتصاب‌های آن‌ها را هدایت می‌نمودند. ولی حزب پرولتری همراه با تئوری انقلابی بوجود آمد. تئوری انقلابی بنوبه خود

بر اساس تعمیم تجربه مبارزه طبقه کارگر قرارداد بدین دلیل است که، علاوه بر جنبش پیشرفته طبقه کارگر، وجود یک تئوری انقلابی شرط ضروری پیدایش حزب کمونیست است. حزب کمونیست جنبش طبقه کارگر را با کمونیسم علمی پیوند می‌دهد و توده‌ها را با تئوری انقلابی دگرگون‌سازی جامعه مسلح می‌سازد.

اولین سازمان انقلابی بین‌المللی اتحادیه کمونیست‌ها بود که در ۱۸۴۷ تأسیس شد. بنابه پیشنهاد اتحادیه، مارکس و انگلس مانیفست کمونیست را نوشتند. مانیفست در ۱۸۴۸ منتشر گردید. مانیفست کمونیست هنوز هم سند تئوریک حزب‌های کمونیست سراسر جهان می‌باشد. در ۱۸۵۲ اتحادیه کمونیست‌ها منحل گردید و رهبران و بسیاری از اعضای آن دستگیر شدند. دوازده سال بعد، در ۱۸۶۴، مارکس و انگلس اتحادیه بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول) را بنیاد نهادند. بین‌الملل اول کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی اروپا، آمریکا و آسیا را متحد می‌کرد. انقلابیون روسیه درخواست کردند که مارکس نماینده بخش روسی در انترناسیونال باشد. انترناسیونال اول اساس سازمان‌بندی احزاب پرولتری را در کشورهای مختلف بوجود آورد و پرسنل لازم را برای آن‌ها تربیت کرد. انترناسیونال اول تا ۱۸۷۲ ادامه داشت.

بعداً، مارکس و انگلس پیش‌بینی کردند که بزودی احزاب پرولتری در کشورهای مختلف بوجود خواهد آمد و برای تشکیل انترناسیونال کمونیستی متحد خواهند شد. انگلس در نامه‌ای به فردریش آدولف زورگه نوشت: «من معتقدم که انترناسیونال بعدی بعد از اینکه آثار مارکس طی چند سال تأثیر خود را بخشیده‌اند مستقیماً کمونیستی خواهد بود و دقیقاً اصول ما را اعلام خواهد کرد».

حزب‌های کمونیست راه سخت و پرزحمتی را پیموده‌اند. حزب‌های کارگری که خود را سوسیال دموکرات و سوسیالیست می‌نامیدند در آلمان،

#### 1 - Friedrich Adolf Sorge

۱ - ک. مارکس و ف. انگلس. گزیده مکاتبات، مسکو ۱۹۶۵، صفحه ۲۸۹.

ایتالیا، اطریش، بلژیک، دانمارک و کشورهای دیگر بوجود آمدند. رهبری آن‌ها اغلب به رفورمیسم متمایل بود. در برنامه‌های آن‌ها از انقلاب پرولتری یا دیکتاتوری پرولتاریا سخنی نبود. مارکس و انگلس رهبران این حزب‌ها را به سختی مورد انتقاد قرار می‌دادند.

شش سال بعد از مرگ مارکس، در ۱۸۸۹، احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم را تشکیل دادند. این انترناسیونال برای مدتی از منافع طبقه کارگر حمایت می‌کرد. ولی بعد از مرگ انگلس (۱۸۹۵) رهبری انترناسیونال و حزب‌های سوسیال دموکرات به تدریج به سوی رفورمیسم و آشتی با بورژوازی لغزیدند. به علاوه، بورژوازی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری با پرداخت رشوه به رهبران طبقه کارگر «اشرافیت کارگری» را به وجود آوردند که مشوق اپورتونیسم بود.

در ۱۹۱۴، وقتی که جنگ امپریالیستی در گرفت، رهبری انترناسیونال دوم آشکارا تسلیم بورژوازی شد.

در این زمان طبقه کارگر احتیاج به حزبی واقعاً پرولتری داشت که در مبارزه برای سرنگونی بورژوازی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان جامعه کمونیستی آن‌را رهبری نماید. چه تفاوتی بین این حزب طراز نوین و احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم وجود دارد؟ حزب طراز نوین بایستی حزبی انقلابی باشد و بطور استواری به برنامه تئوریک و اصول تاکتیکی و سازمانی که مارکس، انگلس و لنین به وجود آوردند وفادار باشد.

لنین در ۱۹۰۳ این حزب طراز نوین را بنیاد نهاد. او همراه با حزب از مارکسیسم در مقابل اپورتونیسم محافظت نمود، مارکسیسم را به سطح بالاتری ارتقاء داد و آن‌را در عمل بکاربرد. لنین عصر جدیدی را در تاریخ بشر اعلام کرد. در پنجاهمین سالگرد تولد لنین ما کسیم گورکی چنین گفت:

«هستند انسان‌هایی که کلمه بشر بهیچ وجه نمی‌تواند بیانگر ارزش آن‌ها باشد. لنین چنین انسانی است، نه تنها برای روسیه، بلکه برای سراسر جهان. بایستی او را گرامی بداریم، دوست بداریم و در کار شگفت‌انگیزش

که واقعاً دارای اهمیت جهانی است به‌او یاری رسانیم. آری، در وجود او تاریخ روسیه تقریباً معجزه‌ای آفریده است.» این سخنان ماکسیم گورکی بیانگر اندیشه‌های صدها میلیون انسان است.

بعد از اتحادیه کمونیست‌ها و انترناسیونال اول، برجسته‌ترین کار طبقه کارگر در مبارزه به‌خاطر سازمان‌بندی انقلابی، پایه‌گذاری این حزب طراز نوین بود. از آن زمان تاکنون طبقه کارگر دارای واحد پیشتاز واقعاً انقلابی است. از زمان پیدایش این حزب طراز نوین در روسیه، مارکسیست‌های کشورهای مختلف برای مبارزه علیه اپورتونیزم انترناسیونال دوم با هم متحد شده‌اند. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، احزاب کمونیست در کشورهای دیگر نیز بنیادگذار شده‌اند.

تشکیل انترناسیونال سوم، یعنی انترناسیونال کمونیستی در مارس ۱۹۱۹ مرحله جدیدی در جنبش کمونیستی محسوب می‌شود. این انترناسیونال تا ۱۹۴۳ به‌طول انجامید. انترناسیونال سوم احزاب کمونیست موجود را متحد ساخت، به تشکیل احزاب جدید کمک کرد و جنبش انقلابی پرولتاریا را رهبری نمود.

تاریخ جنبش کمونیستی بیش از صدسال عمر دارد. در زمان پیدایش جنبش کمونیستی در سال‌های چهل قرن نوزدهم جمعاً ۴۰۰ کمونیست در ده کشور اروپایی وجود داشت. امروز در حدود ۹۰ حزب کمونیست تقریباً ۵۰ میلیون نفر را در صفوف خود متشکل می‌کنند. سیستم جهانی سوسیالیستی که احزاب کمونیست در رأس آن قرار دارند به‌صورت عاملی قطعی در تکامل جهان درمی‌آید.

با اینکه کمونیست‌ها قربانی‌های بی‌شمار می‌دهند، آینده به‌احزاب کمونیست و صدها میلیون نفر پیروان آن‌ها تعلق دارد. بگذار دشمنان کمونیست‌ها از خشم دیوانه شوند، احزاب کمونیست مورد تقدیر و علاقه همه نیروهای مترقی جهان است.

هدف نهایی همه حزب‌های مارکسیست-لنینیست کمونیسم است، و به‌همین دلیل آن‌ها خود را کمونیست می‌نامند. با این حال، در بعضی کشورها با توجه به سنت‌های طبقه کارگر، و مردم و شرایط تکامل اجتماعی

کشور حزب‌ها رسماً نام‌های گوناگونی اختیار می‌کنند.

بهرصورت آنچه شایان اهمیت بیشتر می‌باشد این است که برنامه، سیاست‌ها و پراتیک حزب بایستی با ایده‌آل‌های طبقه کارگر مطابقت داشته باشد و اصولی که بکار بسته می‌شود بایستی مارکسیستی-لنینیستی باشند.

### خرده، شرف و وجدان عصرها

تاکنون هیچ حزبی به‌اندازه حزب‌های کمونیست مورد حمله وحشیانه مرتجعین قرار نگرفته است. مارکس و انگلس نوشتند که همه نیروهای مرتجع اروپا-پاپ‌روم، شاهان، پلیس و تاریخ‌اندیشان سیاسی - برای جنگ در برابر کمونیست‌ها صف کشیده‌اند.

«کجاست آن حزب اپوزیسیونی که مخالفینش که برمسند قدرت نشسته‌اند نام کمونیستی روی آن نگذارند؟ کجاست آن حزب اپوزیسیونی که بنوبه خود داغ اتهام کمونیسم را خواه بر عناصر اپوزیسیون پیشگام‌تر و خواه بر مخالفین مرتجع خود نزنند؟» حتی در آن زمان، که ایدئولوژی کمونیسم هنوز در ابتدای پیدایش بود، آن‌ها گفتند که کمونیست‌ها نیروی بزرگی محسوب می‌شوند.

در زمان ما جنبش کمونیستی پیوسته عده بیشتری را به‌خود جذب می‌کند. از اینرو ارتجاع به‌حملات خود بر ضد آن پیوسته سددت می‌بخشد. آماج اصلی حمله بورژوازی امپریالیستی احزاب مارکسیستی-لنینیستی می‌باشد. امپریالیسم علیه احزاب مارکسیستی-لنینیستی دست به‌تحریک و توطئه می‌زند، اعضای برجسته آن‌ها را به‌زندان می‌اندازد و می‌کوشد در صفوف آن‌ها تفرقه ایجاد کند. در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری، از جمله آلمان غربی، اسپانیا، پرتغال، یونان و جمهوری آفریقای جنوبی، حزب‌های کمونیست غیر قانونی هستند، و اعضای آن‌ها را به‌زندان‌های درازمدت محکوم کرده‌اند. در ایالات متحده آمریکا در سال‌های اخیر حزب کمونیست در حدود ۲۰ بار به‌محاکمه کشیده شده است و بیش از

۱ - ك. مارکس، ف. انگلس. گزیده آثار، مسکو، ۱۹۵۵، جلد ۱، صفحه ۳۳.

۱۶۰ عضو برجسته آن بدون هیچگونه دلیلی به زندان محکوم شده‌اند. ولی همه این کوشش‌ها محکوم به شکست است. مارکس انقلاب را لوکوموتیو تاریخ می‌نامد. احزاب کمونیست در همه حال این لوکوموتیو را به حرکت درآورده‌اند.

طبقه کارگر، دهقانان زحمتکش، و روشنفکران پیشرو تحت رهبری حزب لنین در روسیه دست به کار مقایسه‌ناپذیری زدند.

از آغاز قرن بیستم جنبش انقلابی در روسیه با حزب کمونیست پیوند داشته است. طی مدتی طولانی، تحت سخت‌ترین شرایط، حزب توده‌ها را برای سرنگونی تزارسم آماده می‌کرد. در اکتبر ۱۹۱۷ حزب کمونیست پرچم ظفرنمون انقلاب سوسیالیستی را برافراشت. تحت رهبری حزب کمونیست مردم شوروی مقاومت دشمن را درهم شکستند، مداخله نظامی خارجی و ضد انقلاب داخلی را عقب راندند، بر مشکلات باور نکردنی فایق آمدند، سوسیالیسم را برقرار ساختند، در جنگ کبیر میهنی ۴۵-۱۹۴۱ از آن دفاع کردند و اکنون با اطمینان به سوی کمونیسم پیش می‌روند.

البته حزب گاهی بازگشت‌هایی داشته و اشتباهاتی را مرتکب شده است. کیفیت برجسته حزب کمونیست اتحاد شوروی چنان است که هیچ بازگشت یا هیچ اشتباهی آن را دلسرد نمی‌کند، و هیچ پیروزی‌ای آن را مغرور نمی‌سازد.

«ما به حزب خود اعتماد داریم، ما در آن عقل، شرف و وجدان زمان خود را می‌بینیم.» این کلمات لنین کاملاً شایسته جنبش جهانی کمونیستی، واحد پیشتاز مبارزه بخاطر آینده تابناک بشریت، می‌باشد.

تهیه نسخه الکترونیک:

باقر کتابدار

[farsibooks@gmail.com](mailto:farsibooks@gmail.com)

کتابهای رایگان فارسی

<http://www.persianbooks2.blogspot.com>